

نگاهی به بحث‌های درونی طیف فدائیان خلق

“انقلاب مرحله‌ای”

یا

“انقلاب” در انقلاب

پاسخی به

انتقادات سچفخا از نظرات سازمان وحدت کونیستی

همواداران سازمان وحدت کونیستی در اروپا

فهرست

بخش نخست

"لنهنیم" علیه لنهنیم ۲

بخش دوم

"دیوکراسی تودهای" یا
"راه رشد غیرصراهه داری" } ۲۸

بخش نخست

رفقای هوادار "راه فدائی" در نشریهی خود "پیام دانشجو" (شماره ۶، ژوئیه ۱۹۸۲) مقالهای را انتشار دادند تحت عنوان "مرحلهی انقلاب و تضاد اساسی جامعهی ما" که در سال ۱۳۵۸ توسط یکی از اعضای سازمان چریک های فدائی خلق ایران نوشته شده و توسط این سازمان بطور داخلی انتشار یافته است. از آنجا که این مقاله عمدتاً به نقد تیز انقلاب سوسیالیستی - از خلال نقد نظرات سازمان وحدت کمونیستی (از این پس س.و.ک.) - می پردازد، ما برآن شدیم که بعنوان یکی از جریان های طرفدار تیز انقلاب سوسیالیستی به بررسی و نقد این مقاله بپردازیم. باشد که از این طریق بتوانیم بنوعی خود در دامن زدن به بحث هایی که هم اکنون در سطح جنبش دربارهی ماهیت انقلاب ایسران جریان دارد، کمک کنیم.

مقالهی رفقای فدائی را می توان در دو زمینه مورد بررسی قرار داد. نخست بخشی که به نقد ورد تیز انقلاب سوسیالیستی اختصاص یافته، و دوم بخشی که در آن فقط به طرح نظرات خود پیرامون تیز انقلاب دموکراتیک پرداخته اند.

"لنینیسم" علیه لنینیسم

آنچه بطور کلی در این بخش توجه را جلب می کند، نه بحث و گفتگو با طرف مقابل، بلکه شیوهی یکجانبه ای است که به رفقای فدائی امکان داد ماست تا با تغییر دادن نظرات واقعی طرف مقابل، تنها به قاضی بروند و حکم صادر کنند. رفا پیش از آنکه ابتدا نظرات طرفداران تیز انقلاب سوسیالیستی را مورد بررسی و تحلیل قرار دهند و سپس نتیجه بگیرند، بطور ابتدا به ساکن و بسی مسرعه حکم صادر می کنند که

"طرفداران تیز انقلاب سوسیالیستی در ایران و جهان، عمدتاً

ترتسکیمت ها . . . و شبه ترتسکیمت ها (سازمان وحدت کمونیستی) میباشند .
 و بهمین سادگی م. و.ک. به سازمانی "شبه ترتسکیمت" و "میخ آشکار و نیمه آشکار
 ترتسکیمت" تبدیل می شود . به چه دلیل ؟ به همین دلیل ساده (و دندان شکن !) که رفتای فدایی
 اینطور می گویند !

اینگونه (شناخته می جعلی) صادر کردن در جنبش چپ ایران تازگی ندارد و بانی نخست
 آن هم اظهر من الشمس است : حزب (" بینابینی " ؟) توده . سال ها پیش ، استالین نامی
 در مبارزه ی خویش علیه مخالفانش بطور اعم و ترتسکی بطور اخص ، ترتیب تهیه ی کتابی را داد بنام " لنین
 علیه ترتسکیمت " ، که در آن با تکیه بر نقل قول های مثلثه مثلثه شده ای از لنین " ثابت " می شد ترتسکی
 از همان بجگی آنقدر خبیث بوده که در همان قعدای به مادرش دهن کبی می کرد است ! ترجمه ی این
 کتاب که توسط حزب توده صورت گرفته است ، همچون بسیاری دیگر از ترجمه ها و آثار این حزب ، تنها
 و تنها مرجع و توضیح المسائل کماتی بوده است که علیرغم اختلافات (تاکتیکی) شان با حزب توده ، در دعا
 خواندن برای دور کردن " رواج خبیثی " ترتسکیمت با آن هماواز بوده اند . چنین
 است که آنچه که وجه مشترک همه ی اینان را می سازد ، در ظاهر همانا
 مخالفتشان با " لولو خور خوره " موهوبی است بنام " ترتسکیمت " ، و آنچه در باطن امر وجه مشترک
 شان را در این زمینه تشکیل می دهد ، همانا اشتراک نظر و عمل در مخالفت با یکی از اساسی ترین
 اصول مارکسیسم - تز انقلاب سوسیالیستی - و همچنین همصدایی و همفکری در تبلیغ و ترویج تیز
 انحرافی " انقلاب مرحله به مرحله " است . و از همینجاست که همه ی شان ، هر که را به ترانسقلاب
 سوسیالیستی معتقد باشد ، ترتسکیمت می خوانند .

قضیه وقتی جالب - و در واقع رقت انگیز - می شود که اینان سازمانی را متهم به ترتسکیمت
 بودن می کنند که عملاً تنها سازمان ایرانی است که علیه ترتسکیمت مقالاتی استدلالی نگاشته
 است (رجوع کنید به " ترتسکیمت ، سقط دیالکتیک لنینی " ، انتشارات م. و.ک .) .
 اگر به صرفواعتقاد م. و.ک. ، از یکسو و ترتسکیمت ها از سوی دیگر به تز انقلاب سوسیالیستی
 بتوان این سازمان را ترتسکیمت خواند ، آنگاه چگونه نمی توان با توجه به نکاتی که ذیلا ذکر می کنیم
 همان سازمان های " ضد ترتسکیمت " را ترتسکیمت نامید :

هنگامی که ارزست مندلی یکی از رهبران " نترناسیونال چهار " امیدوار بود که رژیم شاهنشاه
 بتواند در روند خود به درجاتی از " استقلال " در قبال امپریالیسم دست یابد ، همین حزب توده بود
 که در درون هیأت حاکم بدنبال " جناح روشن بین " می گشت . هنگامیکه شوروی برای مردم افغانستان
 انقلاب صادر کرد ، این نه سازمان " شبه ترتسکیمت " وحدت کمونیستی ، بلکه از یکسو بخش اعظم ترتسکیمت
 های جهان و از سوی دیگر حزب توده و فدائیان " ضد ترتسکیمت " بودند که در حمایت از این " انقلاب "
 با هم همصد شدند . هنگامیکه بخش مهمی از ترتسکیمت های جهان (P. I. O. R.) تز حمایت
 از رژیم اسلامی در مقابل امپریالیسم آمریکا را تئوریزه می کردند ، این نه فقط ترتسکیمت های ایرانی
 (جریان بابک زهرایی) ، بلکه بخش مهمی از فدائیان ، حزب توده ، سازمان رزمندگان ، " پیکار "
 حزب رنجبران و خلاصه بخش اعظم جریان های " ضد ترتسکیمت " بودند که
 فائوس به دست و هر یک به نوعی در درون جناح های حاکمیت بدنبال " یسار "
 می گشتند و به صدور انواع و اقسام تزه های انحرافی و مرد مغرب می
 سپرداختند .

البته ذکر این نکات برای آن نیست که ما جریان‌ی چون فدائیان را ترسکیت قلمداد کنیم، مسأله نشان دادن متد غلط ایشان در شبیه سازی و نیز این واقعیت است: که از آنجا که ایشان به همان "امرارالترسکیم" حزب توده هستند می‌کنند، و بنا بر این چون هیچ شناخت صحیحی از ترسکیمند ندارند، در عین خود در بسیاری موارد مواضعی اتخاذ می‌کنند که اساساً با مواضع ترسکیتی یکسوی است، و این نیز اجتناب ناپذیر است، چرا که بهر حال همان همی جریان های منحرف از مارکسیسم، (استالینیسیم، مائوئیسم، ترسکیم، ...) نقاط اشتراکی وجود دارد: انحراف از مارکسیسم اصیل، برای گنبدی "تحد ترسکیمت" هائسی که زکوشان رفت، ترسکیم، فحش است، لولواست، چس است و مهتر از همه، انگ است، انگی که می توان بر پیشانی مخالفین کوبید! و چنینی است که رفقای فدائسی، همانند بدآموختگان دیگری چون "پیکار"، مقالی شان را ملو و مشحون از انگ چسبانی می‌کنند و برای طرف مقابل بحث دائم صفت می‌تراشند: "حضرات ترسکیمتست" "ترسکی و بوخارین، پیشینیان وحدت کونینستی"، "وحدت کونینستی" و سایر طرفداران تیز انقلاب سوسیالیستی بمثابه "اسلاف" ترسکی و بوخارین و... القایی است که ایشان به طرف مورد "بحث" خود می‌دهند تا از او ترسکی بسازند که هوادار و یا خوانندمای که مقاله‌ی شان را می‌خواند حتی جرات نکند لای "آشار ضالعی ترسکیتی" را باز کند. اما این شیوه ها و این ترسک سازی ها اگر برای استالین قرجسی شدند، برای ایشان هم می‌توانند شد. این پترسک سازی ها هرگز نخواهند توانست مانع گسترش و پرواز اندیشه‌ی انقلابی شوند، و شایسته آنهم رونق قطعی شدنی است که امروز همی این سازمان های ترسک ساز را در خود گرفته است: گرایش سوسیالیسم انقلابی سچفا، و گرایش عناصر متعددی در سازمان های دیگر بسوی مارکسیسم انقلابی و بخصوص مورد سؤال قرار گرفتن تزیپولیستسی "انقلاب دموکراتیک"، همه همان "شبه ترسکیم" و بعبارت صحیح همان تبسج کونینسم هستند که بدون پیروایی از این ترسک های پوشالی که محافظت از برهوت فقر تئوریک را برعهده دارند، بر جنبش چپ ایران بال و بر می‌گسترند. پروازشان در اوج باد!

* * *

به انتقادات رفقای فدائی از نظرات سازمان وحدت کونینستی بپردازیم. شیوه‌ی رفتار این زمینه عمدتاً بر تحریف نظرات س. و. ک. بنا شده است و ما نمونه‌های بسیاری از آن را در زیر نشان می‌دهیم. ایشان در رابطه با تعریف انقلاب سیاسی، ابتدا نقل قولی از س. و. ک. می‌آورند که چنین است:

"انقلاب سیاسی پیروهای است که طی آن قدرت حاکمه از قشر یا طبقه‌ای به طبقه یا قشری دیگر (ولو از همان طبقه) منتقل می‌شود ولی تغییریهرات حاصله در جامعه، علیرغم تغییر رژیم، در محدودی روابط تولیدی واحدی باقی می‌ماند، یا بعبارت بهتر، موضوع انقلاب تغییریه روابط تولید نیست." ("پیام دانشجو"، شماره ۶، ص ۱۲)

و آنگاه رفتار فوق را مورد انتقاد قرار می‌دهند:

"بنابراین کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز انقلاب سیاسی است چراکه در آنجا نیز "طی آن قدرت حاکمه از قشر یا طبقه‌ای (بورژوازی ملی) به

طبقه یا قشری دیگر (فردال - کهزادور ها) (ولو از همان طبقه) منتقل می‌شود" ما بی گذریم از تحلیل "بدیعی" که از ماهیت تغییرات حاصل از کودتای ۲۸ مرداد در این جا داده می‌شود، فقط از خواننده می‌خواهیم که دوباره نقل قول‌های فوق را که رفقای فدائی "چیسز" هائی بدان افزودند بخوانند و خود قضاوت کنند. بگنجان رفقای فدائی، تعریفی که می‌وک. در مورد انقلاب سیاسی ارائه داده جامع و مانع نیست و بر اساس آن ممکن است کودتائی هم انقلاب قلمداد شود. در این مورد حق به جانب رفقا است، منتها با یک توضیح کوچک: رفقای "حق" بجانب ما، خیلی راحت حدود سی سطر (چه کم!) از مطلب را از نظر سطر انداخته‌اند و نه فقط هیچ اطلاعی در باره آن به خواننده نداده‌اند، بلکه با حجب و حیا تمام همان مطلب را به انتقادی از جانب خود تبدیل کرده‌اند. خلاصه این مطلب چنین است:

"ما واقف هستیم که تعریف انقلاب سیاسی ... نه جامع است و نه مانع ممکن است بارهای از کودتاهای بی محتوا در آن بگنجد و بعضی از انقلاب‌های سیاسی ننگیند ... آیا بر طبق تعریف فوق از انقلاب سیاسی، تفاوت نام حوادث پرتغال و ایران و عمان چیست؟ آیا هر تغییر اساسی قدرت سیاسی، انقلاب سیاسی است؟ نسه! ((فهمیدید رفقا؟ نسه!)) مرز آن کجاست؟ نپیدانیم. آیا اگر این تعاریف نمی‌توانند مرزها را در هم می‌وارد مشخص کنند، پس جامع و مانع نیستند؟ نه نیستند و ماهم چنین ادعائی نداریم. معینا اگر کسانی بتوانند تعریف کاملتر و جامعتری از این مقوله کنند، به روشن‌تر شدن بحث کمک فراوان کرده‌اند."

("انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک"، ص ۷، تاکید ها از مس است)

علاوه بر این، در همانجا گفته می‌شود که "اگر مواردی که تغییر اساسی در آنها وجود ندارد و یا مواردی که شامل تغییرات جامع و اساسی هستند، بسهولت قابل طبقه بندی باشند (کودتا و یا انقلاب اجتماعی) ..."، یعنی بسیاری از کودتا ها را میتوان بسهولت طبقه بندی کرد و کودتای ضد انقلابی ۲۸ مرداد نیز از آنجمله است. و اگر رفقا صرفا در پی "ایراد" گرفتن نبودند، بسهولت مسی توانستند شوجه این نکته بشوند.

باری، رفقای فدائی بر آن می‌شوند که خود تعریفی از انقلاب سیاسی بدست دهند:

"بنظر ما انقلاب سیاسی موجب ایجاد رونمای سیاسی تکامل یافته برای مناسبات تولیدی پیشرفته، جهت تکامل جامعه می‌شود که بیان اجتماعی آن به حاکمیت رسیدن "حکومین" در مقابل "حاکمین" است."

(ص ۱۲، تاکید ها از ما)

برای آنکه بتوان به درجه "جامع و مانع" بودن تعریف فوق پی برد، کافیست چند نمونه از انقلاب‌های سیاسی تاریخ را مورد نظر قرار داد: طبق تعریف فوق، در انقلاب سیاسی فوریه ۱۹۱۷ روسیه، "حکومین" به قدرت رسیدند! و یا در انقلاب سیاسی بهمن ماه ۷۰ ایران، "رونمای سیاسی تکامل یافته" برای مناسبات تولیدی پیشرفته، ایجاد شد! (بهمین دلیل است که جریانانی چون سچقنا از انقلاب سیاسی " نامیدن تحولات صورت گرفته در پس قیام بهمن طرفه می‌روند و خیلی ساده از این تحولات سیاسی - یعنی دست بدست شدن قدرت سیاسی، تغییر در آرایش نیروها - تحت همان عنوان "قیام" نام می‌برند). در اندیشه‌ی این رفقا یک تحول یا کودتا است یا انقلاب

سیاسی ای که در آن "محکومین" به قدرت می رسند و اگر هیچکدام اینها نبود، حتماً "قیام" است! باید کلمه انقلاب حتماً متضمن به قدرت رسیدن "محکومین" باشد (مگر نه اینکه در خیزش های بردگان روزگار باستان، این بردگان بودند که به قدرت رسیدند؟! نرسیدند؟ پس حتماً آنچه در پس آن خیزش ها صورت گرفت، چیزی جز یک قیام نبود! قبول ندارید؟ پس حتماً این فتوای ها بودند که "گودتا" یسی براه انداخته بودند!) . بهر حال ما در بخش دوم مقاله حاضر به تعریف رفقها از انقلاب بازخواهیم گشت و ارتباط آن را با تئوری انقلاب ایشان نشان خواهیم داد. در اینجا ما فقط توجه خواننده را به نقل قول زیر از لنین جلب می کنیم و از او می خواهیم که با مقایسه نظر س. و. ک. و سچفنا با آن، خود قضاوت کند که چه کسی با دادن تعریفی انحرافی، بقول رفقای فدائی "ضایعه" بباری آورد:

"انتقال قدرت از طبقه ای به طبقه دیگر، خصوصیت اولیه، عمده، و اساسی یک انقلاب را، چه در معنای دقیقاً علمی و چه در معنای سیاسی و پراثریک گفته، تشکیل می دهد."

(لنین، مجموعه آثار به زبان فرانسه، جلد ۲، ص ۳۴، تأکید بر واژه ی "انقلاب" از لنین، و سایر تأکید ها از ماست.)

* * *

به اعتقاد رفقای فدائی، "تحریف بنیادی تری" که توسط س. و. ک. در مفاهیم انقلاب صورت گرفته، "نفی مرحله ای بودن انقلابات و دیکتاتوری دموکراتیک" و اثبات "ضرورت یک مرحله ای بودن انقلابات سوسیالیستی و تنها مضمون دیکتاتوری یعنی دیکتاتوری پرولتاریا" است. درست است. فقط سؤال ما اینست که آیا تبدیل تئوری مارکسیستی انقلاب سوسیالیستی (بمثابة تنها انقلاب اجتماعی ممکن در جامعه سرمایه داری و بعنوان انقلابی که دارای یک روند اعتلایی واحد است) به تئوری استالینی - مائوئیستی انقلاب مرحله به مرحله، تحریف در بنیاد آموزش های مارکسیسم است یا پافشاری بر آن؟ آیا اعتقاد به دیکتاتوری "چند طبقه" تحریف بنیادی مارکسیسم است یا اعتقاد به ضرورت دیکتاتوری طبقه پرولتاریا؟ و بالاخره آیا پافشاری بر آشتی دادن منافع پرولتاریا با سایر طبقات انحراف از اساس مارکسیسم است یا اصرار بر جد کردن و اولویت دادن به منافع کارگران و رد هرگونه تز آشتی و سازش طبقاتی؟!

این یک نکته. نکته دیگر اینست که رفقای فدائی با ابراز نظر فوق بروشنی نشان می دهند که نه فقط به مرحله ای بودن انقلاب اعتقاد دارند بلکه علاوه بر آن ساختار فکری و بینشی شان چنان "مرحله ای" است که هنگامیکه س. و. ک. نفس مرحله ای بودن انقلاب را مورد سؤال قرار می دهد، ایشان متوجه نشده و خیالی می کنند که منظور نفی چند مرحله ای بودن انقلاب و اعتقاد به "یک مرحله ای بودن" آن است! متأسفانه ببینش این رفقا ناتوان از درک این اصل مارکسیستی است که انقلاب سوسیالیستی یعنی تنها انقلاب اجتماعی ممکن در جامعه سرمایه داری، فراگردی روندی اعتلایی، بی وقفه، مداوم، لاینقطع و در عین حال پریسیج و خم است که با کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و گسترش در تمامی ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و خلاصه با درگرفتن کلیدی شئون اجتماعی، پیشین تاریخ بشری را پایان می دهد و تاریخ انسان واحد را می کشاید و در این معنا و تنها در این معناست که انسان را از مرحله ای (جامعه مبتنی بر استثمار) به مرحله دیگر (جامعه جهانی کونیستی) گذار می دهد. وجود مراحل را تنها به این گونه می توان پذیرفت و نه با قسب

کردن مفاهیم مارکسیستی و اعتقاد به وجود مراحل که در هر کدام از آنها باید با این یا آن طبقه یا قشر (بورژوازی "بلی"، خرد بورژوازی) ساخت و پخت کرد.
حال سئوال را بطور مفصل تر مورد بررسی قرار دهیم. رفقای فدائی از سه و.ک. نقل قول می آورند که :

" از نظر لنین ، برخلاف استالینست ها ، انقلاب مرحله ای نیست. یعنی در ابتدا انقلاب بورژوازموکراتیک نمی شود که صرفا اقدامات ضد فئودالیسی کند و پس از یک دوران انکشاف و انقلاب سوسیالیستی کند. این وظایف با هم و در امتداد هم قرار می گیرند. " (تأکید از رفقای فدائی)
و آنگاه پس از نقل قولی دیگر از سه و.ک. (که در جای خود به آن نیز خواهیم پرداخت) در انتقاد از نقل قول فوق می نویسند :

" همانطور که ملاحظه نمودید (؟ !) ، بخش اول انتقاد با زدن برجسب استالینست خانه داده می شود. البته این رفقا استالین را چون خسرده بورژوازموکراتی در مقابل نیروی پرولتری ترسکی ... بحساب می آورند و استالینست واقعا فحش است. ... " (ص ۱۲)

" کافر همه را به کیش خود پندارد " ! رفقای عزیز ما که خود از ابتدا تا انتهای مقالهای شان برجسب زنی را کیش خود قرار داده اند ، قیاس به نفس کرده و می پندارند که سه و.ک. نیز چنین کرده است. رفقا از اینکه سه و.ک. ایشان و امثال ایشان را به نام واقعی شان - استالینست - می خوانند چنان برآشفته اند که گمان می برند " واقعا فحش " به ایشان داده شده است ! هذیان گویی بعدی هم ناشی از همین برآشفگی است : گویا در نظر سه و.ک. استالین یک خرد بورژوازی " موکرات " است و ترسکی یک " نیروی پرولتری " . تذکر کوتاهی که در این مورد باید بدیم اینست که سه و.ک. اولاً هر صفتی که برای استالین قائل باشد ، او را موکرات نمی داند ، برعکس ، استالین را مظهر بسیار آن ضد موکراتیسمی می داند که در به یاد دادن دستاوردهای انقلاب اکثر نقش مهمی ایفا کرده ، ثانیاً ، در نظر این سازمان ، نه تنها ترسکی بعنوان بدیلی در مقابل استالین ارائه نمی شود ، بلکه کاملاً برعکس ، با تحلیل نظرات وی نشان داده می شود که در موارد مهمی برداشت های وی از مسائل انقلاب و سوسیالیسم با برداشت های استالین یکسان بوده است. (و.ک. و ترسکیسم ، سقط دیالکتیک لنینی ") ثالثاً ، کاربرد واژهی استالینسم از جانب این سازمان هرگز حالت برجسب و یا فحش ندارد. این سازمان برآنست که اشیا و پدیده ها را باید به نشان خواند. هنگامیکه به اعتراف خود رفقای فدائی استالین انقلاب روسیه را به سه مرحله تقسیم می کند " ، هنگامیکه همان می دانند که تئورسین نیز انحرافی انقلاب مرحله به مرحله " ، استالین است ، و هنگامیکه خود رفقای فدائی صریحاً از این تز حمایت می کنند ، چگونه می توان اطلاق صفت " استالینست " را برجسب خواند ؟ اگر رفقا نظرات استالین را قبول دارند - که دارند - چرا باید گمان کنند که با استالینست نباید نشان به ایشان برجسب زده شده است ؟ " استالینست " هنگامی می توانست فحش و برجسب باشد که اولاً رفقا واقعا استالینست نباشند و ثانیاً سه و.ک. استالینسم را بدون داشتن تحلیلی از آن به ایشان نسبت دهد. و رفقا خوب می دانند که این سازمان مقالات متعددی در باره استالینسم نگاشته است و از قضای روزگار هم این مطالب را هم در روند یک تبادل نظر با سچفا نگاشته است (و.ک. " استالینسم " ، دفتر دوم تبادل نظر با سچفا - توضیح اینکه در این دفتر و نیز در سایر دفترهای تبادل نظر ، برخلاف

جزوهی "چهار رساله از فدائیان" از انتشارات سچفخا، خواننده می تواند نظرات طرف مقابل بحث را نیز مطالعه کند.

باری، چه کسی است که نداند تز انحرافی انقلاب "مرحله به مرحله" که بنیادش بر سازش طبقاتی بنا شده، چه ضربه های بزرگی به جنبش های کارگری و انقلابی جهان وارد ساخته است؟ چه کسی است که نداند بر اساس همین تز و بنا به "رهنمود" استالین حزب کمونیست چین می بایست با توجه به "مرحله ی نخست انقلاب"، در گومیندان ارتجاعی حل شود و چپانگای چک هم به عضویت "اقتحاری" کمیتن برگزیده شود؟ کیست که نداند بر اساس همین نظریه در "مرحله ی اول انقلاب باید با "خان افغان ضد امپریالیست" متحد شد؟ چه کسی نپیداند که گشتار شانگهای و قتل عام کمونیست های چین در ۱۹۲۷ خونبهای گرانی بود که لکه های سرخ مسئولیتش بر پیشانی استالینسیم می درخشد؟ چه کسی جز استالینست ها به حزب کمونیست کوبا توصیه می کرد که در "مرحله ی نخست مبارزه ضد فاشیستی با باتیستای دیگائور در "جبهه ی متحد خلق" متحد شود؟ و چه کسی جز استالین بر اساس تئوری "مراحل" ابتدا با فاشیست های آلمان و امپریالیست های ژاپن پیمان موت امضا کرد و پس از مدتی از آنور بام افتاد و تز اتحاد طبقاتی (میان طبقه ی کارگر و بورژوازی خودی) علیه فاشیسم را صادر کرد؟ ... و اگر اینها را استالینسیم ننمایم چه بنامیم؟ مارکسیسم؟!

آری مارکسیسم! زیرا رفا در دنباله ی نوشته ی خود می خواهند ثابت کنند که لنین نیز "استالینست" بوده است:

"از نظر این رفا ((سه وک)) مرحله ای بودن انقلاب برچسب استالینسیم را در خود دارد (رجوع شود به اصول لنینسیم. در آنجا استالین انقلاب روسیه را به سه مرحله تقسیم می نماید). اما آیا چنین است؟ بنظر ما خیر. ما فکر می کنیم لنین نیز به مرحله ای بودن انقلاب معتقد بوده است."

(آنچه بیان (()) آمده از ما و آنچه بیان () آمده از رفقای فدائی است.)

و رفقای فدائی برای آنکه ثابت کنند لنین نیز به مرحله ای بودن انقلاب معتقد بوده است، چهل و هفت جلد کلیات آثار لنین را زیر و زوری کنند و سرانجام چند نقل قول گیری آورند و با مصادره به مطلوب کردن آنها می خواهند چیزی را ثابت کنند که خود آن نقل قول ها - بشرط آنکه دقیق خواننده شوند و دریافت کلی اندیشه ی لنین مورد توجه قرار گیرند - علیه آن گواهی می دهند. بیائید با هم این نقل قول ها را به روایت رفقای فدائی بخوانیم (تاکید ها و آنچه بیان (()) آمده از ما است):

" ما فکر می کنیم که لنین نیز به مرحله ای بودن انقلاب معتقد بوده است. او

در جلد ۸ کلیات صفحه ۹۶ مرحله ی اول انقلاب را چنین فرموله می کند:

" پرولتاریا باید تحول دموکراسی را به آخر برساند و توده های دهقانان را به خود ملحق نماید، تا اینکه جبراً مقاومت حکومت مطلقه را درهم شکسته و بسی ثباتی بورژوازی را فلج سازد" ((تا اینجا فرمول "مرحله ی اول" - که در نقل قول لنین حتی نامی از آن برده نشده! - اثبات می شود)).

لنین در همانجا مضمون مرحله ی بعد فعالیت پرولتاریا را چنین می نگارد: " پرولتاریا باید انقلاب سوسیالیستی را انجام دهد، بدین طریق که توده ی عناصر نیمه پرولتار را به خود ملحق نماید، تا اینکه با زور و جبر مقاومت بورژوازی را درهم شکسته و تزلزل دهقانان و خرده بورژوازی را فلج سازد" ((و در اینجا مضمون

"مرحله" ی بعدی - که لنین با زهم فراموش کرده ناهی از آن به میان آورد! -
 مشخص می گردد و خلاصه حکم دروفین صادر می شود که از نظر لنین انقلاب
 دارای دو مرحله جدیگانه است.)

در واقع نقل قولی که در اینجا از لنین آورده شده و به دروغ بعنوان نظر او در مورد "مراحل"
 انقلاب ارائه شده، مربوط به بخشی از نوشتهی اوست تحت عنوان "آیا اگر بورژوازی از انقلاب دموکراتیک
 برود، دامنهی عمل انقلاب نقصان می پذیرد؟" (منتخب آثار، نشر فارسی، ص ۲۷). در این بخش
 لنین بهیچوجه به مرحله مرحله کردن انقلاب نمی پردازد، بلکه نادرستی نظر کسانی را که بورژوازی را
 متحد پرولتاریا و نیروی اصلی انقلاب می دانند نشان می دهد. در نقل قول (مصادف شدی) فوق، لنین
 می خواهد متحدین پرولتاریا را مشخص کند و نه "مراحل" مفروضه رفقای فدائی را. بهرحال ادامه دهیم:
 "لنین بطور مشخص ((۱)) در دو تاکنیک سوسیال دموکراسی، ترجمه فارسی
 آثار منتخب، صفحه ۱۰۱ می نویسد: "البته در شرایط تاریخی مشخص عناصر
 گذشته و آینده درهم آمیخته و در راه باهم مخلوط می شوند. کار روزمزدی و مبارزه
 آن علیه مالکیت خصوصی در زمان حکومت مطلقه نیز وجود دارد و حتی نطفهی
 آن در رژیم سرواز بسته می شود. ولی این موضوع بهیچوجه مانع این نیست که
 ما از نظر منطق و از لحاظ تاریخی ((تاکید از فدائیان)) مراحل بزرگ تکامل
 را از یکدیگر تفکیک نماییم. ما همه انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی را در نقطه
 مقابل هم قرار می دهیم، ما همه بدون چون و چرا روی لزوم تفکیک کامل آنها
 ((تاکید از فدائیان)) از یکدیگر اصرار می ورزیم. ولی آیا میتوان شکرایی
 شد که عناصر خاص و جداگانه ای از این دو انقلاب در تاریخ با یکدیگر در هم
 می آمیزند؟ . بنابراین لنین "استالینست" نیز علیرغم اینکه به تلفیق عناصر
 خاص و جداگانه در انقلاب اذعان دارد، آن را تا حد پاراللیسم فلسفی
 رفقای وحدت کمونیستی یعنی "مراعات دانستن وظایف دموکراتیک و
 سوسیالیستی" تنزل نمی دهد، بلکه میدانم بر این نکته پافشاری می نماید که
 مراحل گوناگون آن ((کدام؟)) را از یکدیگر تفکیک نماییم."

اینکه می گوئیم رفقای فدائی در نقل قول لنین مصادره به مطلوب کرده اند و آن را از بافت کلی
 آن جدا ساخته اند، در اینجا بروشنی دیده می شود. ما کمی پایین تر نقل قول کامل لنین را با جابجا کردن
 تاکید ها و با ترجمه ای دقیق تر از ترجمه ی فوق (که از حزب توده است) ارائه خواهیم داد. اما قبل
 از آن لازم می بینیم تذکر دهیم که حتی بر اساس همین نقل قول فوق هم نمی توان نتیجه گرفت که لنین
 انقلاب را مرحله مرحله می دانسته است:

- لنین از لزوم "تفکیک" مراحل بزرگ تکامل سخن می گوید و نه از "تفکیک" مراحل "انقلاب.
 - لنین از لزوم "تفکیک" این مراحل (و نه آن "مراحل") از لحاظ منطقی و تاریخی حرف
 می زند و نه وجود واقعی و عینی این (و یا آن) مراحل. عبارت دیگر، از لحاظ منطقی و تاریخی
 می توان انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی را دو مرحله از تکامل جامعهی بشری خواند، می توان جوامع
 برداری، آسیایی، فئودالی، سرمایه داری و کمونیستی را مراحل بزرگ از تکامل خواند، اما
 واقعیت اینست که میان این مراحل هیچ شکافی، هیچ تفکیک و انقطاعی وجود ندارد، و در دوران هایی
 (مثلا بهنگام شکل گیری سرمایه داری غرب در دل فئودالیت) اجزایی از این مراحل با یکدیگر در هم

می‌آمیزند و این آن چیزی است که لنین بر آن تاکید دارد. شاید مثال ساده‌ای در این مورد روشن‌گر باشد: از لحاظ منطقی و تاریخی، بذرو گیاه از هم متمایزند، اما واقعیت اینست که گیاه، استعداد تکاملی همان بذراست. چرا رفقای فدائی نتوانسته و یا نخواستند این تجربه لنین را درک کنند و ترجیح دادند لزوم تفکیک تجربه‌ی را به وجود تفکیک واقعی مبدل سازند؟ زیرا اگر اینکار را نمی‌کردند دیگر نمی‌توانستند لنین را به "استالینیست" تبدیل کنند!

حالا نقل قول لنین را بطور کاملتر، با ترجمه‌ی ما و با جایبسی تاکید ها توسط ما، با هم بخوانیم:

"دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیز، همانند هر پدیده‌ای در جهان، دارای گذشته و آینده‌ای است. گذشته‌اش، حکومت مطلقه، سرواز، سلطنت و امتیازات است..."

آینده‌اش، مبارزه علیه مالکیت خصوصی، مبارزه‌ی کارگر علیه کارفرما، مبارزه برای سوسیالیسم است... ((و آیا می‌توان مانند رفقای فدائی گذشته و حال و آینده را "مجددانه از هم تفکیک کرد"؟!))

البته در هر شرایط تاریخی مشخص، عناصر گذشته و آینده با هم تلاقی می‌کنند و دوره باهم می‌آمیزند ((باین ترتیب لنین نه فقط "استالینیست" نبوده بلکه از آن بدتر! همانند رفقای سروک. به تلاقی و آمیزش دوره و بحسارت دیگر به "پاراللیسم" اعتقاد داشته‌است!)). کارمندی و مبارزه‌اش علیه مالکیت خصوصی در زمان حکومت مطلقه نیز وجود دارد و حتی در زمان سرواز تولد می‌یابد. اما این امر بهیچوجه مانع از آن نمی‌شود که ما از دیدگاه منطقی و تاریخی مراحل بزرگ تکامل را از یکدیگر تمیز دهیم. مگر ما همگی انقلاب بورژوازی را در مقابل انقلاب سوسیالیستی قرار نمی‌دهیم؟ مگر ما همگی بی‌چون و چرا بر ضرورت تمایز قائل شدن میان آن دو اصرار نمی‌ورزیم؟ اما آیا می‌توان منکر شد که عناصر جزئی این دو انقلاب باهم در تاریخ تلاقی می‌کنند؟ مگر اروپا در دوران انقلاب‌های دموکراتیک، جنبش‌ها و تلاش‌های سوسیالیستی متعددی را بخود ندید؟ و مگر انقلاب سوسیالیستی آینده‌ی اروپا هنوز کارهای بسیار فراوانی را نباید در زمینه‌ی دموکراسی به‌انجام رساند؟ هرگز و در هیچ لحظه‌ای یک سوسیال دموکرات نباید مبارزه‌ی ناگزیر طبقه پرولتاریا برای سوسیالیسم و علیه بورژوازی و خرید بورژوازی را، هر قدر هم که دموکراتیک و جمهوریخواه باشند، از یاد ببرد..."

(لنین، م.آ.م. فرانسه، ج ۹، ص ۸۱ و ۸۲)

شاید اکنون خواننده بفهمد که چرا رفقای فدائی کوشیدند با مصادره به مطلوب کردن نقل قول وی، آن را بعنوان شهادتی بر مدعای خویش ارائه دهند. لنین می‌گوید هرچند ما میان انقلاب بورژوازی از یکسو و انقلاب سوسیالیستی از سوی دیگر تمایز منطقی و تاریخی قائل هستیم، اما باید توجه داشته باشیم که جنبه‌هایی از این دو انقلاب می‌توانند بطور همزمان و با بقول سروک. در امتداد هم انجام شوند، و در این مورد مثال اروپا را می‌آورد. اما رفقای فدائی با زدن شیپور از سرگسادهش "نتیجه‌گیری" می‌کنند که لنین بر لزوم تفکیک "مراحل" انقلاب سوسیالیستی اصرار داشته است! و بسا

اطمینان خاطر تمام می نویسند (ص ۱۲ ، ستون دوم) که اعتقاد سر و دک . به " ضرورت يك مرحله‌ای بودن انقلابات سوسیالیستی " مکتمل سایر " تحریقاتی " است که سر و دک . در مفاهیم انقلاب کرد ماست ! وانگهی ، حتی اگر فرض کنیم که لنین به وجود " مراحل " معتقد بوده‌است - که نبود ماست - اولاً این " مراحل " را میان انقلاب بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی - و نه " انقلابات سوسیالیستی " - قائل بوده و ثانیاً در مورد انقلاب روسیه - و نه انقلاب در ایران سرمایه داری - چنین می گفته‌است . در روسیه تزاری ، هدف انقلاب نه در هم شکستن پلاوا سطحی دولت بورژوازی بلکه سرنگونی تزارسم بود . و علاوه بر این انقلاب دموکراتیک حتی می توانست موجب تقویت و گسترش بورژوازی و نه سرمایه داری شود :

" . . . انقلاب دموکراتیک در روسیه ، با وجود رژیم اجتماعی و اقتصادی فعلی آن ، سطحی بورژوازی را . . . ضعیف ننموده بلکه آن را تقویت می نماید .

و یا

" مارکسیست ها مسلماً معتقدند که انقلاب روسیه جنبه بورژوازی دارد این یعنی چه ؟ یعنی اینکه آن اصلاحات دموکراتیک در رژیم سیاحسی و آن اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که برای روسیه جنبه ضروری پیدا کرد مانه ، به خودی خود نه تنها موجبات اضمحلال سرمایه داری و ((اضمحلال)) سیادت بورژوازی را فراهم نمی سازند ، بلکه برعکس ، برای اولین بار زمینه را بطور واقعی برای تکامل وسیع و سریع اروپایی ، و نه آسیایی ، سرمایه داری آماده می نمایند و برای اولین بار سیادت بورژوازی را بنابه يك طبقه میسری می سازند . (لنین ، " دموکراتیک " ، منتخب آثار ، ترجمه فارسی ، ص ۲۵۳ ، تأکید ها از ماست)

به این ترتیب رفقای فدائی باید جواب دهند که آیا می خواهند در " مرحله " ی اول " انقلاب " مورد نظرشان " سطحی بورژوازی را . . . تقویت " کرده و " زمینه را برای تکامل وسیع و سریع . . . سرمایه داری " ایران آماده سازند ؟ جواب رفقا قیلا داده شده‌است : " بنظر ما انقلاب سیاسی موجب ایجاد روبنای سیاسی تکامل یافته‌ای برای مناسبات تولیدی پیشرفته ، جهت تکامل جامعه می شود . " و اگر رفقا ادعا کنند که منظورشان از " روبنای ساسی تکامل یافته " و " مناسبات تولیدی پیشرفته " نه سطحی بورژوازی و مناسبات سرمایه داری بلکه دیکتاتوری پرولتاریا و مناسبات سوسیالیستی است ، آنگاه ما جواب خواهیم داد که برای رسیدن به این روبنای مناسبات اخیر به انجام يك انقلاب سوسیالیستی نیازمندیم و نه يك انقلاب دموکراتیک که بنا به تعریف لنین دارای ماهیت بورژوازی است .

بهر حال برای آنکه بتوانیم نظریه لنینی انقلاب را بهتر بشناسیم ، بخش های دیگری از آثار او را نقل می کنیم :

" . . . اگر پرولتاریا توده های غیر پرولتر روستاها را به صادری زمین های مالکان بزرگ ارضی بگسند و اگر سلطنت را سرنگون کند ، در اینصورت دقیقاً انقلاب بورژوازی ملی " به انجام رسیده‌است . . . پرولتاریا بلافاصله از این خلاصی روسیه بورژوازی ، که از یوغ تزارسم و قدرت مالکان بزرگ رهایی یافته ، استفاده خواهد کرد ، نه برای کمک به دهقانان ثروتمند در مبارزه شان علیه کارگران کشاورزی ، بلکه برای به انجام رساندن انقلاب

سوسیالیستی در اتحاد با پرولترهای اروپا *

(۴۰۲، ج ۱۱، ص ۴۳۶، تاکید هازما)

در اینجا بروشنی دیده می شود که اولاً لنین انقلاب را در روسیه بورژوازی، انقلابی سوسیالیستی می داند (و بنابراین تر انقلاب دموکراتیک در ایران سرمایه داری تری مخالف با لنینیسم است) و ثانیاً حتی میان انقلاب بورژوازی و سوسیالیستی هم جدایی و فاصلهای قابل نیست و از انجام "بلافاصله"ی انقلاب سوسیالیستی سخن می گوید. (لنین همین اندیشه هارا سال ها بعد به "بلشویک های قدیمی - از نوع کامنف، استالین و... و رفقای فدائی - گوشزد می کند. رک. "نامه های از دور") .

جالب است که لنین در همان "دو تاکتیک... که رفقای فدائی عبارات سرورته زدهای را از آن نقل کرده اند، در مخالفت با قطعنامهی منشویک ها و توضیح قطعنامهی بلشویک ها می نویسد :

" (قطعنامهی بلشویک ها) اصول قدیمی و هنوز هم معتبر مارکسیسم (در باره ماهیت بورژوازی انقلاب دموکراتیک) را بعنوان مقدمه یا اصل موضوعی اولیه در نظر می گیرد و از آن وظایف مترقی طبقه پیشاهنگ را که در آن واحد هم برای انقلاب دموکراتیک و هم برای انقلاب سوسیالیستی می رسد، استنتاج می کند. " (۴۰۲، ج ۱، ص ۳۴، تاکید ها ازماست) حتی در روسیه تزاری که انجام انقلاب دموکراتیک جزو وظایف پرولتاریا بشمار می رفت، لنین می گوید که این طبقه در همان زمان - "در آن واحد" - برای انقلاب سوسیالیستی نیز مبارزه می کند. اما رفقای فدائی، علی رغم اینکه خود را لنینیست می دانند، معتقدند که نه فقط در ایران سرمایه داری باید انقلاب دموکراتیک کرد، بلکه باید "مجددانه" آن را از انقلاب سوسیالیستی جدا کرد ! نظریه لنینی انقلاب در طی پراتیک مبارزاتی همچنان تعقیب یافت و او در ۱۹۱۵ از واحد بودن روند انقلاب سخن گفت :

" در جریان انقلاب سوسیالیستی، که باید آن را بعنوان یک عمل (اکت) واحد در نظر گرفت، وقوع انقلاب های سیاسی اجتناب ناپذیر است. . . "

(۴۰۲، ج ۱۱، ص ۳۵۲)

و یکسال بعد نوشت :

" باید بتوانیم مبارزه برای دموکراسی و مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی را یکسوی کرده و اولی را تابخ روسی گردانیم. اینست مسأله اساسی... و همچون یک "شبه ترزکتیست" - یعنی لقب اهدائی رفقای فدائی به مارکسیست های انقلابی - به خود میگفت :

" و من به خود می گویم : مسألهی عده (انقلاب سوسیالیستی) را از بهره آن را در درجهی اول قرار بده، و همه مطالبات دموکراتیک را چنان مطرح کن که تابخ، هماهنگ و سرخسی برای آن باشند... "

(۴۰۲، ج ۳۵، ص ۲۶۷، تاکید ها از خود لنین است)

و بالاخره برای آنکه نشان دهیم که چگونه - و نه فقط در اندیشهی لنین، بلکه در پراتیک انقلاب نیز - وظایف گوناگون انقلابی در یک روند واحد بطور موازی و در امتداد هم ("پاراللیسم") قرار می گیرند و باهم در می آمیزند، و چگونه حتی برخی جنبه های انقلاب دموکراتیک پس از انقلا

سوسیالیستی تحقیق می یابند، توجه رفقا را به نقل قول های زیر جلب می کنیم.
در هشتمین کنگره ی حزب (مارس ۱۹۱۹) لنین اظهار می دارد :

" در اکتبر ۱۹۱۷ ، ما قدرت را همراه با دهقانان در مجموع شان در دست گرفتیم . این يك انقلاب بورژوازی بود ((جا نخورید رفقای فدائی !)) ، زیرا هنوز مبارزه ی طبقاتی در روستا گسترش نیافته بود ."

(م . ت . ج ۲۴ ، ص ۲۰۳ ، تاکید ها از ماست)

" يكسال پس از انقلاب پرولتری در شهرهای بزرگ ، و تحت تاثیر و بسا همكاری آن ، انقلاب پرولتری در دورافتاده ترین روستاها نیز صورت گرفت ."

(ج . ۲۷ ، ص ۳۱۴ ، تاکید ها از ما)

" در کشوری که پرولتاریای آن مجبور بود قدرت را به کمک دهقانان بدست

گیرد ، در کشوری که پرولتاریای آن نقش عامل انقلاب خرد بورژوازی را ایفا کرد ماست ، انقلاب ما در مقیاس وسیعی يك انقلاب بورژوازی بود ، البته تا هنگام سازماندهی کمیته های دهقانان فقیر ، یعنی تا تابستان وحتی پاییز ۱۹۱۸ . " (ج ۲۴ ، ص ۱۵۵ ، تاکید آخر از لنین و سایر تاکید ها از ماست)

و بسا الاخره اینک

" اصلاحات بورژواز موکراتیک ، يك محصول فرعی انقلاب پرولتری ، یعنی انقلاب سوسیالیستی ، هستند . علاوه براین ، کائوتسکی ، هیلفرینگ ، مارتف ((ورفقای فدائی و سایر طرفداران تز انقلاب دموکراتیک در جامعه ی سرمایه داری)) نتوانسته اند این رابطه میان انقلاب بورژواز موکراتیک و انقلاب سوسیالیستی پرولتری را درک کنند . اولی به دومی تغییر می یابد . دومی در مسیر خود ، مسائل اولی را حل می کند . دومی حاصل عمل اولی را تحکیم و تقویت می کند . مبارزه فقط مبارزه است که تعیین می کند دومی در چه حدودی می تواند از اولی فرا گذرد ."

" ما مسائل انقلاب بورژواز موکراتیک را در مسیر و در طی راه ، همچون يك " محصول فرعی " عملگر انقلابی عمده و حقیقی ، پرولتری و سوسیالیستی خود ، حل کردیم . " (ج ۳۲ ، ص ۴۶ ، تاکید اول از ما و سایر تاکید ها از خود لنین است)

ما در بخش آخر مقاله نشان خواهیم داد که رفقای فدائی می خواهند دقیقاً برعکس لنین و در تضاد آشکار با خط مشی لنینی - البته منطبق بر " رهنمود " های استالین - مسائل انقلاب سوسیالیستی را از طریق يك انقلاب دموکراتیک حل کنند و " راه حل " ایشان در واقع به همانجا ختم می شود که " راه حل " های استالین و مائو و طرفداران !

به اعتقاد ما ، در عصر کنونی ، در دوران جهانی شدن سرمایه ، بهنگامیکه نه فقط پیرنا و اقتصاد جامعه ی ایران بلکه رویشای سیاسی آن نیز دارای جنبه ی غالب کاپیتالیستی است ، سخن گفتن از ضرورت انجام يك انقلاب دموکراتیک و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی ، از بیخ و بن غلط است . نظریه اعتلا و تبدیل انقلاب بورژواز موکراتیک به انقلاب سوسیالیستی شعلق به جامعه ای با مشخصات روسیستی

اوائل قرن بیستم است و نه جامعه‌های یا شخصیات ایران گویی. انقلاب ایران انقلابی سوسیالیستی است که در مسیر خود وظایف دموکراتیک را - که نه بورژوازی و نه خرد بورژوازی هیچکدام دیگر قادر به انجام آن نیستند - انجام خواهد داد. انقلاب اجتماعی ایران یا انقلاب سوسیالیستی خواهد بود و یا انقلاب نخواهد بود.

* * *

ایراد دیگری که رفقای فدائی به سه.و.ک. می‌گیرند، بر نقل قول زیر مبتنی است:

"ما ضروری می‌دانیم که به یک ایراد متداول و بزرگ از نقطه نظر اصطلاحی که لنین بکار برده است اشاره کنیم و آن اصطلاح دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان و بیخاریت دیگر وارد کردن مفهوم دیکتاتوری دو طبقه است. . . ."

(نشریه مذکور، ص ۱۲، تأکید ها از ماست)

رفقای فدائی پس از "شبهات" نادرستی نظرات سه.و.ک. در بخش اول، می‌نویسند:

"اما به بخش دوم، یا ایراد متداول و بزرگ رفقای وحدت کمونیستی بپردازیم که معتقد است لنین دست به یک اشتباه تاکسیکی و مخدوش نمودن مفاهیم "وحدت پرولتاریا و دهقانان" یا دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان زده است. "بنظر می‌آید" لنین تفاوت این دو موضوع را نفهمیده است؟! اما ببینیم لنین در این مورد چه می‌گوید. . . ." ((تأکید ها از ماست))

قبل از اینکه ببینیم لنین چه می‌گوید، بهتر است ببینیم رفقای فدائی چه گفته‌اند و چه کرده‌اند. ایشان صاف و ساده در منظور سه.و.ک. دست می‌بزنند ثابت می‌نمایند آن را بگویند. سه.و.ک. می‌گوید که به اصطلاحی که لنین بکار برده ایراد دارد، رفقای فدائی منظور او را تحریف کرده و وی را متهم می‌سازند که معتقد است لنین "دست به یک اشتباه تاکسیکی" زده است و "تفاوت این دو موضوع را نفهمیده است"! آنگاه گویی هیچ اتفاقی نیخاده است یک سری نقل قول از لنین می‌آورند و سرانجام "شبهات" می‌کنند که:

"بنابراین بنظر می‌آید واقعا لنین به دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان معتقد بوده و بروی دیدگاه استراتژیک به انقلاب از این‌واژه استفاده می‌نموده است. بقول خود رفقا ((سه.و.ک.)) پاره‌ای از انتقادات ترسکی در "چشم اندازها. . ." به لنین استراتژیست‌کمان بوده است."

از این "سزه پسرانسی" آخری می‌گذریم (هنگامیکه کسانی پیدا می‌شوند که به شیوهی "به در بگوتا دیوار پشتند" متوسل می‌شوند، ما جز اینکه بگوییم "این نیز بگذرد" کاری نتوانیم کرد). مسأله اساسی اینست که رفقای فدائی روشی را کیش خود قرار می‌دهند که براساسی در شأن کسانی که خود را اگر نه مارکسیست، لاقبل "فدائی خلق" می‌نامند، نیست: تحریف، تحریف و تحریف و سپس انتقاد از نظرات تحریف شده! اما رفقا در جاهی که برای دیگران گفته‌اند، خود گرفتار می‌آیند. علتش هم روشن است: هنگام کندن چاه، از آنجا که مثل کبک سرخود را زیر برف کرد می‌روند تا کسی ببیندشان، در واقع زیر پای خود را خالی می‌کردند: نقل قول‌هایی که رفقا برای اثبات اعتقاد لنین به استراتژیک بودن دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا می‌آورند، دقیقاً علیه خودشان است:

"دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان البته فقط یک وظیفه گذرنده

و موقتی سوسیالیست هاست. . . (تاکید از ما)

استراتژی گذرنده و موقتی ! حتما ابداع جدیدی است ! و بیهوده خواهد بود اگر خواننده گمان برد که این لغزش ظنی بیش نیست . رفقای فدائی واقعا به "گذرنده و موقتی" بسودن "استراتژی" های خویش معتقدند . معلوم نیست اگر "استراتژی" شان "گذرنده و موقتی" است، تاکیک هایشان چه خصلتی دارد ؟ !

حال بهتر است ببینیم خود لنین در این مورد چه می گوید . اولاً دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان برای لنین صرفاً جنبه تاکتیکی دارد و بهمین جهت است که وی در آوریل ۱۹۱۷ بدون اینکه دچار تناقضی شود ، این تاکیک را با توجه به تشبیرات اوضاع سیاسی و طبقاتی کار می گذارد و جالب است که تیترا اثری که وی به تشریح نظر خود در آن می پردازد ، " در باره تاکیک ها " است . ثانیاً ، و این مهتر است ، در نظر لنین ، دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان ، نه یک نهاد سیاسی و نه یک شکل حکومتی ، بلکه صرفاً فرمولی است که مبین یک رابطه است :

" دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " هم اینک دیگر در انقلاب روسیه تحقق یافته است (البته تحت شکلی معین و تا درجه ای معین) ، زیرا این " فرمول " فقط رابطه میان طبقات را پیش بینی می کند و نه یک نهاد سیاسی متعین را که به این رابطه و به این همکاری مادیت دهد . (ج ۲۴ ، ص ۳۰ ، تاکید های یک خطی و دوخطی از خود لنین است .)
می بینیم که خود لنین نیز معتقد است که د. ا. د. پ. د. د. یک نهاد سیاسی نیست که همکاری پرولتاریا و دهقانان را مادیت بخشد . مسأله مهم ، ضرورت این همکاری است و نه تشکیل یک حکومت طبقاتی مشترک .

حال ببینیم س. و. ک. در این مورد چه گفته است که به غضب رفقای فدائی گرفتار شده :
" . . . چنانکه گفتیم برای لنین ، انقلاب روسیه بصورت انقلاب پروزوا دموکراتیک شروع می شد . عمده ی شرکت کنندگان در آن را نه بوزواری و پرولتاریا بلکه پرولتاریا و دهقانان تشکیل می دادند . او آلترناتیو دهقانان را (بر خلاف منشویک های که بر بوزواری تکیه می کردند) تبلیغ می کرده این بینش همانطور که گفتیم مهر تایید و اثبات تاریخی خورد ، معیناً ما ضروری می دانیم که به یک ایستاد ضد ولوزیک از نقطه نظر اصطلاحی که لنین بکار برد ما مست اشاره کنیم و آن اصطلاح " دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " و عبارت دیگر وارد کردن مفهوم دیکتاتوری دوطبقه است . ما همانطور که گفتیم به مسأله ی ضرورت اتحاد دهقانان و پرولتاریا در روسیه که از طرف لنین مطرح شد ، اعتقاد داریم و این امر که این اتحاد بر مبنای دموکراتیک (ضد فووالی) است نیز مورد پسندیش ماست ، ولی اتحاد دموکراتیک را دیکتاتوری خواندن بنظر ما یک تسامح است . اعمال دیکتاتوری یک طبقه به انهدام نظام کهن خلاصه نمی شود (جنبه ی سلبی آن) بلکه ایجاد نظامی جدید (جنبه ی ایجابی) را هدف دارد . دیکتاتوری معادل اعمال قدرت و خواست طبقاتی جهت ایجاد نظامی نوین است . در این

حال باید پرسید چه نظام نوینی است که هم طبقه دهقان و هم طبقه سی کارگر طالب آن است؟ ما قبلا اشاره کردیم که لنین خود مانند هر مارکسیست اصول دیگری دهقانان را بنیاده یک طبقه خواهان برقراری سوسیالیسم نمی داند و به سألهمی تضاد آنان با کارگران "حتی نه بعدا بلکه در عین حال" واقف است. تقوای طبقه دهقانان، مالکیت خصوصی قطعه زمینی است و حال آنکه خواست طبقه دهقانان نفی هر نوع مالکیت خصوصی است. دهقان و کارگر در منهدم کردن نظام کهن متحدند ولی برای برقراری نظام نوین بنیاده طبقات مقابل هم می ایستند. نقل قول لنین را تکرار می کنیم: "ما از دهقانان بطور کلی علیه مالکین زمین حمایت می کنیم و بعدا (نه بعدا بلکه در عین حال) از پرولتاریا علیه دهقانان بطور کلی حمایت می کنیم." (ج ۹، ص ۲۳۴)) بنابراین اتحاد دهقانان و پرولتاریا در انهدام نظام کهن را دیستاتوری و موکراتیک دهقانان و پرولتاریا نمی توان خواند. اینها همانقدر که در انهدام نظام کهن متحدند، در ساختن نظام جدید که وجه دیگر دیستاتوری است، مقابل هم می ایستند. تضاد دارند. دیستاتوری آراء متضاد غیر ممکن است. یسا این دیستاتوری می کند و یا آن (و بقول لنین از پرولتاریا علیه دهقانان بطور کلی حمایت می کنیم). دیستاتوری دوطبقه غیر ممکن است و اطلاق چنین اصطلاحی ناممکن است - اگرچه تا باید می کنیم که ما با محتوای نظری لنین یعنی اتحاد آنها ولی حمایت از پرولتاریا علیه دهقانان (در موارد تضاد) توافق کامل داریم. ما بخواهیم توجه داریم که بسیاری از کسان با نشان دادن ایراد این اصطلاح (و آنهم نه بدرستی) سعی در نفی محتوای تئوری لنین می کنند. این در بهترین حالت معرف نادانی و در بدترین حالت فریبکاری آنان است.

("انقلاب سوسیالیستی یا موکراتیک" ، ص ۴۷ و ۴۸)

و حالا ما باید بگویم که کسانی هم پیدا می شوند که با پافشاری بیجا - به منظور اثبات لنینیت بودن خود! - بر این اصطلاح نادرست، محتوای تئوری لنین را نفی می کنند. بهر حال همانطور که دیدیم، برخلاف انتهای که رفقای فدائی به س. و. ک. می زنند، این سازمان نه با محتوای نظر لنین مخالف است، نه معتقد است که لنین اشتباه تأکیدی کرده و نه برآنست که استراتژی او نادرست بوده است. ایراد، ایراد، صریحا ترمینوسوسوژیک (که رفقای س. و. ک. سهوا آن را "متدولوژیک" نگاشته اند)، ایراد به اصطلاح، به ترمیم، به تفسیری است که لنین به محتوای نظر خود داده، و این ایراد گرفتن هم کاملا موجه است، زیرا علاوه بر دلایل ذکر شده در فوق از جانب س. و. ک.، استالین و ماژو و گلبی جریان های پرولیت و انحرافی با تکیه بر همین اصطلاح و بدون درک محتوای تئوری لنین، در مارکسیسم تحریف کرده و دیستاتوری و یا چند طبقه را نه دیگر همچون لنین بعنوان یک فرمول بلکه بعنوان یک محتوای واقعی ارائه داده و حتی آن را راهنمای استراتژیستیک خود قرار دادند. ("دیستاتوری چند طبقه" ماژوسمدون، "جبهه خلق" استالین، "مدولت تمام خلقی" خروشچف و بالاخره "جمهوری موکراتیک خلقی" فدائیان و "پیکار" و سایرین...)

و اینک برای آنکه توافق میان نظرات لنین و س. و. ک. را بطریقی روشنتر نشان دهیم،

از خواننده می‌خواهیم که به نقل قولی از لنین توجه کند (خواننده ما را خواهد بخشید که مجبوریم اینقدر نقل قول بیاوریم ، هنگامیکه کسانی پیدا می‌شوند که جز نقل قول تحریف شده و صادره شده برای اثبات مدعاهای خود حسرت‌های ندارند ، آوردن نقل قول‌های کامل ... و بنابراین طولانی - اجتناب ناپذیر می‌شود) :

" یکی از ایراد هایی که به شمار " دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " گرفته می‌شود اینست که دیکتاتوری مستلزم " وحدت اراده " است . . . حال آنکه میان پرولتاریا و خردمبورواری وحدت اراده‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد . این ایراد بی‌پایه است ، زیرا هر برداشتی تجزیه‌ی و " متافیزیکی " از " وحدت اراده " مبتنی است . اراده می‌تواند در یک رابطه و واحد باشد و در رابطه‌های دیگر نباشد . فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم ، ناشی وحدت اراده در مسائل دموکراسی و در مبارزه برای جمهوری نیست . فراموش کردن این موضوع ، فراموش کردن تفاوت منطقی و تاریخی میان انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی است ، فراموش کردن خصصت تمام خلقی انقلاب دموکراتیک است : خصصت " تمام خلقی " تا آنجا که انقلاب دموکراتیک نیازها و مطالبات تمامی خلق را برآورده می‌سازد ، متضمن " وحدت اراده " است . اما در فراسوی محدودی دموکراسی ، دیگر حرفی هم از وحدت اراده میان پرولتاریا و بورژوازی دهقانی نمی‌تواند در میان باشد . " (ج ۹ ، ص ۸۱) ، تأکید های یک خطی از ما و تأکید های دوخطی از لنین است)

به این ترتیب می‌پیشیم که هیچ تناقضی میان محتوای نظر طرفین وجود ندارد . لنین نظر کسانی را که معتقدند در هیچ موردی میان پرولتاریا و دهقانان وحدت اراده وجود ندارد رد کرده و می‌گوید که در رابطه با مبارزه دموکراتیک (ضد فئودالی ، ضد تزارسم) این وحدت می‌تواند وجود داشته باشد (وحدت اراده‌ای که بنابراین استراتژیک نیست) . سه و ک . نیز می‌گوید که " این اتحاد . . . مورد پذیرش ماست " . لنین می‌گوید که در فراسوی مبارزه دموکراتیک و در مبارزه برای سوسیالیسم (که اساس استراتژی پرولتاریا را تشکیل می‌دهد) ، میان پرولتاریا و دهقانان وحدت اراده نمی‌تواند وجود داشته باشد و آنان با یکدیگر مبارزه طبقاتی خواهند کرد . سه و ک . نیز می‌گوید که دهقان و کارگر در رابطه با " برقراری نظام نوین ((سوسیالیستی)) مقابل هم می‌ایستند " .

ایران سه و ک . به لنین اینست که واژه " دیکتاتوری " را صرفا در جنبه‌ی سلبی و انتقادی آن مورد نظر قرار داده ، یعنی آن را در رابطه با اتحاد کارگران و دهقانان برای سلب قدرت از مالکان ارضی و تزارسم ، برای انهدام و نفی نظام کهن ، در نظر گرفته و جنبه‌ی ایجابی و اثباتی آن را در فرمولبندی خود مورد توجه قرار نداده است . وظیفه‌ی یک دیکتاتوری فقط مبارزه با نظام گذشته و حامیان آن نیست ، بلکه ساختن نظام نوین نیز هست . دیکتاتوری ، یعنی اعمال کردن (دیکتاه کردن) اراده ، و بقول لنین هر چند کارگران و دهقانان " در یک رابطه (نفی نظام گذشته) " با هم وحدت اراده دارند ، اما " در رابطه‌های دیگر (ساختن نظام آینده) " فاقد این وحدت اراده هستند . پس آیا اشکالی دارد که فرمول لنین را در رابطه با بیان منظور خود وی نارضا بدانیم و در پی تصحیح آن باشیم ؟ احتمالا از نظر رفقای فدائی ، آری ، اشکال دارد ، زیرا با این کار در مذهب مقصد من

"مارکسیسم-لنینیسم" - که طبق نص صریح ، مذهبی لایتغیر است ! - "بدعت" خواهیم گداشت و این "معصیت کبیره" ای است ! ولی ما ، یعنی مارکسیست های انقلابی ، نه مسلمانیم و نه "مارکسیست مذهبی" . مارکس ، انگلس و لنین نیز چنین نبودند و از این نوع "معاصی کبیره" زیاد کردند ! در ضمن به یاد داشته باشیم که خود لنین نیز سرانجام فرمول "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا" و دهقانان را کنار گذاشت و دیگر از آن هیچ استفاده های نکرد.

* * *

انتقاد دیگری که از نظرات سر و وک. می شود، چنین است :

"بنظر ما رفتاری که در مورد جامعهی جبرمایداری وابستگی ایسراون انقلاب اجتماعی سوسیالیستی را مطرح می نمایند، درک علی از مفهوم وابستگی که خصلت تعیین کننده ای این سیستم است ندارند و این وابستگی اقتصادی را در مواردی تا حد وابستگی آمریکا به اروپا تنزل می دهند. "وحسب" کونیستی" در "طرحی بر بورژوازی ملی" صریحاً این قضیه را اسلام می نماید." (همان نشریه ، ص ۱۳ ، تأکید از ماست)

براستی که در اینجا دیگر نمی توان صرفاً از شیوهی تحریف استالینی نام برد : ایسن دهن کیشوتیسم است ! اختراع اشباح خیالی و مبارزه ایضا خیالی با آن ها ! قبل از توضیح مفصل ترقصیه فقط تذکر می دهیم که در مقاله ی نامبرده از طرف رفقای فدائی ، هرگز چنین خرنجیلاتی گفته نشده است و رفقای فدائی دروغ می گویند ، و اینبار صریحاً .

اما ببینیم اصل قضیه چیست. در سال ۱۳۵۲ ، نوشته های تهیه شده بود با عنوان "طرحی تحقیقی درباره ی بورژوازی ملی ایران" . نویسندگی این طرح ، خود رفقای فدائی بودند. در بهمن ۱۳۵۳ ، از طرف رفقای سر و وک. در پاسخ به نوشته ی مذکور مقاله های تهیه و در اختیار سچفا گذارد شد تحت عنوان "تذکراتی درباره ی "طرحی تحقیقی درباره ی بورژوازی ملی ایران" . این پاسخ سه سال بعد یعنی در آذرماه ۱۳۵۶ بصورت ضمیمه در دفتر "بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ" از انتشارات سر و وک. انتشار خارجی یافت. رفقای فدائی این حقایق را بخوبی می دانسته اند اما در عین حال حدس می زد هاند - وجه حدس نادرستی - که دیگران نمی دانند ! البته ممکن است که هواداران جدید سچفا و کمانی که بعد از انقلاب سیاسی بهمین به کار سیاسی روی آورده اند ، از گذشته ها بی خبر باشند و شاید بهمین علت است که رفقای فدائی گمان برد هاند که می توانند بنا بسه صلحت وقت هرچه خواهند بگویند و هر نادرستی توانستند سرهم کنند ! شاید ایشان خیال می کرده اند که دیگر کسی ممکن نیست سراغ آن نوشته ها برود و شاید بهمین علت است که عنوان مقاله را ناقص ذکر کرده و مرجع و مأخذی هم برای آن نیاورد هاند . چون اگر کسی سراغ نوشته های فوق الذکر برود ، آنگاه "اسراری که نباید" برملا خواهد شد و عرق های شرم بر پیشانی خواهد نشست ! آنگاه خواننده خواهد فهمید که همین کمانی که امروز دست پیش گرفته اند تا عقب نیفتند ، در همان مقاله ی "طرحی تحقیقی درباره ی بورژوازی ملی ایران" تزهایی ارائه می دادند انحرافی ضد مارکسیستی و مبلغ سازش طبقاتی و آنهم نه سازش با "دهقانان" بلکه با بورژوازی - البته "ملی" ! آنان می خواستند در مبارزه علیه رژیم شاه مناطق آزاد شده های بوجود آورند و آنگاه

"باید به بورژوازی ملی کمک کنیم تا قسمت عمد می تولید و توزیع مناطقی

آزاد شده و تجارت با مناطق تحت سلطنت دشمن را بر عهده گیرد.

(به نقل از دفتر "بحران جدید" ص ۸۱)

یعنی مبارزه کنیم، گفته بدیهیم، مناطقی را آزاد کنیم و بعد دوستی تقدیم بسوزوزای
 " ملی " کنیم و اسم خودمان را هم بگذاریم "مارکسیست - لنینیست" !
 کسانی که امروز مدعی می شوند که بنظر س.و.ک. ، " مبارزه با امپریالیسم ،
 مبارزه های ضد استعماری - دموکراتیک بوده و یک " انقلاب سیاسی " می باشد " ، کسانی که این دروغ را می گویند
 و سپس سه چهار صفحه کاغذ را سیاه می کنند تا ثابت سازند که این نظر غلط است ، آیا این کسان در
 در همان پاسخ سال ۳۰ که امروز آن را تحریف می کنند نخواند ماند که این خودشان بودند که
 این نظرات نادرست را داشته اند و این س.و.ک. بودیست که همین ایراد را به آنان می گرفت است ؛
 " رفقا ((ی فدائی)) باید توجه داشته باشند که چنین رها نیبخش صرف ،
 در مورد استعمار کهن صدای دارد و معنای واقعی آن مبارزه با امپریالیسم
 نیست. (همانجا ، ص ۸۰)

و هنگامیکه رفقای فدائی با " جد کردن مبارزات ضد امپریالیستی و مبارزات طبقاتی " —
 سازشکارانهی " کمک به بوزوزای ملی " را صادر می کردند ، رفقای س.و.ک. به آنان تذکر می دادند که :
 " کمونیست ها برای انجام مبارزه ی طبقاتی سازماندهی می کنند و انقلاب
 می کنند. این انقلاب طبقاتی در مرحله ی فعلی و در عصر فعلی خصیصه ی ضد
 امپریالیستی هم دارد ، یعنی نمی توان بدون مبارزه با امپریالیسم مبارزه ی طبقاتی
 کرد ، در همین حال بدون انجام مبارزه ی طبقاتی هم مبارزه ی ضد امپریالیستی
 ممکن نیست. (همانجا) ، تاکید از متن اصلی است)
 و تداوم همین نظرات بود که به شعار اصلی " مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه
 داری نیست " از جانب س.و.ک. منجر شد. حال چرا رفقای فدائی اصرار دارند از نظرات س.و.ک. شبح
 بسازند و سپس برای این شبح خود ساخته شمشیر بکشند بخود دارند و سرانجام درون کیشوت و ارشاد ، ایشان اصرار
 دارند که در رد نظرات — تحریف و طلب شدی — س.و.ک. بنویسند " مبارزه ی ضد امپریالیستی فی نفسه
 با مبارزه ی طبقاتی توأم می باشد و انصاف کنند که این سازمان این نظریه را قبول ندارد ، حال آنکه
 خودشان چه در عمل و چه در تئوری منکر این واقعیت اند. نه رفقا ! بیپوده نگوئید از نظرات س.و.ک.
 آینه های برای نظرات سازشکارانه ی خودتان بسازید و آنگاه به مبارزه با آن بپردازید ، چه گفته اند ؛ خود
 شکن ، آینه شکن خطاست. اگر حرفی برای گفتن ندارید ، اگر نقدی برای نوشتن ندارید ، مجبور
 نیستید که " چیز " بنویسید !

* * *

به " مرحله " ی بعدی انتقاد رفقای فدائی می رسم :

" رفقا ((ی س.و.ک.)) می گویند " انقلاب اجتماعی در ایران انقلاب
 سوسیالیستی است ، اما یک مرحله انقلاب سیاسی (دموکراتیک) را مقدمتا
 طی خواهد کرد. این انقلاب سیاسی در واقع باید به استعمار پایان بخشد " .
 تسوگویی استعمار فقط در قدرت حاکمه جلوه دارد که از طریق انقلاب
 سیاسی بدان خانه می بخشند " و الخ (تاکید از صامت)

حقا که رفتار روی استالین را سفید کرده‌اند. زمانی استالین برای آنکه بگوید ترسکی هرگز با لنین «مهرامی» نکرد است، دستور داد که عکس‌وی را که همراه لنین ایستاده بود رتوش کرده و از کنار عکس لنین پاک کنند. به این ترتیب «ثابت» شد که نه فقط ترسکی هرگز با بلشویک‌ها نبوده است، بلکه اصلا با آنها عکس هم نگرفته است! امروز بیروان و شاگردان «آموزگار کبیر» روی وی را «ارتقا» معکوس داده و با رتوش کردن نظرات خود، آن را بعنوان نظرات «شبه ترسکیست»‌ها جا می‌زنند و باین ترتیب می‌خواهند «ثابت» کنند که «شبه ترسکیست»‌ها هم همان خزعلات استالینیست‌ها را می‌گویند. خند آیا - چرا خند آیا، استالینسا! - به تو پناه می‌بریم از گزند این «بندۀ شاگردان» ات، «عکس»‌سا را از کنار ایشان پاک فرما!

س. و. ک. هرگز و در هیچ جا نگفته است که قبل از انجام انقلاب سوسیالیستی، «یک مرحله انقلاب سیاسی (دموکراتیک) مقدّمات طی خواهد شد». هرگز و در هیچ جا نگفته است که انقلاب سیاسی الزاما یعنی انقلاب دموکراتیک. هرگز و در هیچ جا مدعی نشده است که «انقلاب سیاسی باید (و یا حتی می‌تواند) به استعمار پایان بخشد». این‌ها همه دروغ است و راستش این دروغ‌ها هم، هم راست هستند و هم راست! «راست» هستند چون براسی خود رفتاری فدائی به آن‌ها معتقدند، و راست هستند چون خط مشی راست‌روانه را تبلیغ می‌کنند.

اگر ما بخواهیم در رد این «دروغ‌های راست» از س. و. ک. نقل قول بیاوریم، مقالعی حاضر بیش از حد طولانی خواهد شد. اینست که در اینجا طریحی موجز از نظرس. و. ک. ارائه می‌دهیم و از خواننده می‌خواهیم که برای توضیح بیشتر به نوشته‌های خود س. و. ک. (بویژه «انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک»، «نقدی بر نظرات سازمان رزمندگان»، «نقدی بر نظرات سازمان پیکار») مراجعه کند. س. و. ک. همواره بر این بوده است که تنها انقلاب اجتماعی ایران، انقلاب سوسیالیستی است. یعنی تنها انقلابی که می‌تواند در روند اعتدالی خود به دگرگونی بنیادی مناسبات اجتماعی در جهت محور استعمار بینجامد، انقلاب سوسیالیستی است. نقطه عطف سیاسی این انقلاب، کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است.

اما اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی، بمعنای آن نیست که خیزش آینده‌ی پرولتاریا الزاما به کسب قدرت سیاسی توسط وی منجر خواهد شد. مطلب اخیر نیز به نوبه خود به معنای آن نیست که قبل از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، الزاما بسیاید جامعه مرحله یا مراحل از انقلاب‌های سیاسی را طی کند. مسئله این است که با توجه به شرایط مبارزه‌ی طبقاتی، درجه‌ی آگاهی و تشکّل پرولتاریا و تناسب قوای طبقاتی، ممکن است جامعه قبل از تصرف قدرت توسط پرولتاریا، شاهد یک یا چند تغییر سیاسی در قدرت حاکمه باشد. این گونه دست به دست شدن قدرت سیاسی را که بخودی خود از محدودی نظام سرمایه‌داری فراتر نمی‌رود، می‌توان انقلاب سیاسی خواند. انقلاب سیاسی بنا بسسه شرایط مشخصی که در آن صورت می‌گیرد، بنا به شدت و ضعف شرکت‌کنندگان مستقل و یا غیر مستقل پرولتاریا در مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی، و بنا به تناسب قوای طبقات محارب، می‌تواند در تسریع و یا کند کردن روند انقلاب سوسیالیستی مؤثر افتد. تنها پراتیک انقلاب، تنها مبارزه و فقط مبارزه است که تعیین می‌کند این روند چقدر طول خواهد کشید و چقدر پیچ و خم خواهد داشت.

وابستگی مناسبات تولیدی ایران به امپریالیسم، وابستگی ماهوی سرمایه‌داری ایران است که در سرمایه‌داری جهانی ادغام شده است. قطع این وابستگی بدون ضربه زدن به بنیانهای ساختاری سرمایه‌داری ایران و در هم شکستن آن ممکن نیست و این نیز تنها از عهدی انقلاب سوسیالیستی برمیآید.

تمامی آن دورانی که به تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا منجر می شود، دوران تدارک انقلاب سوسیالیستی است، یعنی دورانی که در آن وظیفه کونیست ها بسیج و تشکل کردن پرولتاریا در جهت کسب قدرت سیاسی، از طریق شرکت مستقل و با برنامه در هر حرکت انقلابی، از طریق بساا بودن امکان همونی پرولتری در عمل انقلابی، از طریق غنا بخشیدن و تعمیق مبارزه طبقاتی و محتوا و بُرد مطالبات توده های است، در جامعه سرمایه داری هدف کونیست ها نمی تواند انجام يك انقلاب دموکراتیک باشد و سخن گفتن از ضرورت چنین انقلابی یا نشانهی جهالت است و یا عوامفریبی و احتمالا هر دو. هدف اساسی استراتژیک، در هم شکستن دولت بورژوازی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و از این طریق کمک به برآمد جامعهی کونیستی است. رسیدن به این هدف، البته می تواند از "مرحله" های متفاوتی بگذرد، معینا این "مراحل" را نباید تئوریزه کرد و قالب هایسی از آنها ساخت که الزاماً پرولتاریا باید از آنها بگذرد. آنچه اهمیت دارد اینست که کونیست ها همواره برای تدارک و انجسام انقلاب سوسیالیستی مبارزه خواهند کرد، و هر آنجا که بواسطه ضعف آگاهی و تشکل پرولتاریا و سبک بودن کفهی نیروهای انقلابی در تناسب قوای طبقاتی با مراحل از مبارزه مواجه شدند که نمی توانست سستقما به تسخیر قدرت توسط پرولتاریا منجر گردد (مورد قبل از سقوط رژیم شاه و وضعیت کونی) وظیفه دارند که با شرکت فعالانه در این مبارزات، با جلوگیری از تثبیت قدرت حاکمه، با بهرگیری از شرایط مناسبی که مبارزه و پیروزی مبارزه گسترده توده های فراهم می آورد، مسیر حرکت مبارزاتی را در جهت هدف استراتژیک خود مست دهند و در تناسب قوای طبقاتی که را بسود پرولتاریا سنگین سازند.

حال چرا رفقای فدائی اصرار داشتند در واقعیت نظرات س.و.ک. دست ببرند و سپس چندین صفحه از نوشته خود را به اثبات نادرستی این نظرات تحریف شده و اثبات اینکه وابستگی اساسا امری اقتصادی است اختصاص دهند؟ پاسخ شاید این باشد که ایشان نمی توانستند از خود نظرات س.و.ک. انتقاد کنند، توان تئوریک آن را نداشتند، و حتی هنگامی هم که می خواستند تحریف کنند چنان از لحاظ تئوریک فقیر بودند که به ابتدال در غلطیده و مدعی شده اند که س.و.ک. منکر آنست که وابستگی ایران به امپریالیسم اساسا اقتصادی است و میخواهد با انقلاب دموکراتیک به استعمار پایان بخشد! زیرا رفقا می دانند که هر کس با القای مارکسیسم آشنا باشد بلافاصله با خواندن چندینات فسوق (و در صورتی که باور کند رفقا راست می گویند) با آنها همصدا شده و خواهد گفت آری، س.و.ک. اصول اولیه را هم زیر پا گذاشته است. باین ترتیب، ترتیب "تحریف" داده خواهد شد!

نمونه دیگر این "ترتیب دادن" ها آنجا نمودار می شود که رفقای فدائی در تداوم پیگیرانه "مراحل انقلابی" - "انقلاب از ریشهی "قلب" بمعنی جعل کردن، تحریف کردن! - این اتهام را به س.و.ک. می زنند که رابطهی زیر بنا و روبنا را درک نکرده است. این نیز می تواند "معصیت کبیرهای" باشد. ببینیم قضیه چیست:

" البته از نظر کسانی که اقتصاد را تعیین کننده ندانند و بنویسند:

"قاعدا تا به گفتن نیازی نیست، معینا برای باقی نگذاشتن جای ابهام تاکید می کنیم که در معادلهی فوق علی القاعده شرایط مادی تولیدی جامعه (زیر بنا) عامل مهم - و نه الرزاسا تعیین کننده - را تشکیل می دهد، ولی گناه نیز عکس آنست")) "انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک،

ص ، ۳۴ ، تاکید اول از متن اصلی و تاکید دوم از رفقای فدائی است.))

این امکانپذیر است که بدون زمینه مادی سوسیالیسم آغاز شود . این تعریف در ماتریالیسم تاریخی باید توسط تمام انسان که معتقدند "تنها انقلاب اجتماعی عصر ، انقلاب سوسیالیستی است" صورت پذیرد تا نقیصه شرایط مادی انقلاب سوسیالیستی در جوامع گوناگون بدین وسیله جبران شود . اما لنین در مورد نقش اقتصاد (زیر بنا) چه می نویسد : " . . . (همان نشریه ، ص ۱۸ ، تاکید آخر از ماست)

باز هم پیش از آنکه ببینیم "لنین چه می نویسد" ، بهتر است ببینیم س.و.ک چه نوشته است و نقل قول فوق را در چه رابطهای گفته است و رفقای فدائی این بار چه بلاسی سر نقل قول او آورده اند . در نظر س.و.ک ، شرایط مادی انقلاب سوسیالیستی را وجود مناسبات تولیدی سرمایه داری جهانی تشکیل می دهد (برای توضیح بیشتر و تفاوت شرایط مادی و شرایط عینی انقلاب ، ر.ک . دفتر "انقلاب سوسیالیستی یا دموکراتیک") . این سازمان در بخش "رابطه دیالکتیکی شرایط مادی و آگاهی" از دفتر فوق الذکر ، سه بخش را در این رابطه مشخص می کند . پیش اول - معتقد به ماتریالیسم اقتصادی - نظریهای دارد مشابه با موشکی ها ، کائوتسکی و سایر کسانی که امکان انقلاب سوسیالیستی را بسه درجهی بالای رشد نیروهای مولد و سطح بالای تکامل صنعتی جامعه توسط بورژوازی ، مشروط می کنند . پیش دوم ، از قضا ، همان پیشینی است که رفقای فدائی ، س.و.ک . را به داشتن آن متهم می کنند . بر اساس این بخش بدون توجه به شرایط و زمینه مادی می توان سوسیالیسم را برپا ساخت ، و س.و.ک . در این مورد می گوید :

" . . . آنها می که بدون توجه به شرایط و زمینه مادی ، به خیال استقرار

نهایی سوسیالیسم هستند نیز رو یا زدگانی بیش نیستند " (همان دفتر ، ص ۲۷) و سپس ماثویتست ها را از جمله طرفداران این بخش می شمارد . نقل قولی که رفقای فدائی از این دفتر در آورد هاند ، در متن اصلی درست پس از مشخص کردن ورد دو پیش انحرافی مذکور آمده است و از قضا هدفش مشخص کردن و تایید ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیکی است . اما رفقای فدائی بنا به عادت ناپسند همیشگی شان از س.و.ک نقل قول زد هاند تا بتوانند س.و.ک . را متهم به "تعریف در ماتریالیسم تاریخی" کرده او را معتقد به این نظریه انحرافی جلوه دهند که "سوسیالیسم می تواند بدون زمینه مادی آغاز شود" . س.و.ک . پس از نوشتن چندین صفحه در توضیح منظور خویش ، پس از آنکه تذکر می دهد که اگر انقلاب سوسیالیستی صورت گیرد ، روند پدیداری روابط سوسیالیستی می تواند آغاز شود اما پیروزی سوسیالیسم ، هم به صنعتی شدن کشور ، هم به گسترش آگاهی سوسیالیستی و هم به روند پیروزمندانه انقلاب جهانی وابسته است ، پس از آنکه ابراز می دارد که پیروزی سوسیالیسم در یک کشور چیزی جز یک شوخی تاریخی نیست ، و پس از اشاره به امکان شکست پرولتاریا در صورت فراهم نبودن شرایط تاریخی و بالاخره پس از توضیح نظرات مارکس در این مورد و . . . می نویسد :

" امکانات رشد جامعه ، میزان آگاهی کمونیست ها ، عمل پرولتاریای جهانی و . . . عوامل مهمی هستند که توأم با این کوشش ، برآیند کار - پیروزی یا شکست ((و نه طبق ادعای رفقای فدائی "سوسیالیسم بدون زمینه مادی")) - را تعیین می کنند . اگر به این حقیقت باور داشته

باشیم که در این دوران ، سوسیالیسم و تنها سوسیالیسم است که مترقی است ، و تمام مناسبات دیگر ارتجاعی اند ، بنابراین دیگر نباید تردیدی داشته باشیم که کمونیست ها کوشش خود را فقط در جهت بکار می برند که پدیدار شدن سوسیالیسم را تسریع کند . آلترا ناتور عصر ، سوسیالیسم است و تنها انقلاب اجتماعی دوران ، انقلاب سوسیالیستی است .

قاعدتا به گفتن نیازی نیست ، معینا برای باقی نگذاشتن جای ابهام تاکید می کنیم که در معادله فوق علی القاصده شرایط مادی تولیدی جامعه (زیر بنا) عامل مهم - و نه الزاما تعیین کننده - را تشکیل می دهد ولی گاه نیز عکس آنست . انگلین در سپتامبر ۱۸۹۰ به بلوک می نویسد :
 "... وضع اقتصادی پایه است ، ولی عناصر مختلف روینا - شکل های سیاسی مبارزه ی طبقاتی و نتایج آن یعنی نهاد هایسی که توسط طبقات پیروز پس از یک جنگ موفق بنا می شود ، شکل های قضائی و حتی انعکاس تمام این مبارزات بالفعل در مغز شرکت کنندگان ، تئوری های سیاسی ، قضائی فلسفی ، نظرات دینی ... نیز اثر خود را بر مسیر مبارزات تاریخی باقی می گذارند و در بسیاری موارد در تعیین شکل آنها نقش غالب را ایفا می کنند ."

(همان دفتر ، صفحه ۳۳ و ۳۴)

کافیست خواننده نقل قول فوق را با آنچه رفقای فدائی از سر و ک . " نقل کرده اند مقایسه کند تا به درجه ی " صداقت " ایشان پی ببرد . آری ، سر و ک . کاملا در اشتباه بود هنگامی که نوشت :
 " قاعدتا نیازی به گفتن نیست ... " ، زیرا امروز پس از گذشت حدود شش سال از نگارش سطور فوق هنوز هم کسانی پیدا می شوند که - البته بطرز بی خارج از قاعده ! - باید برایشان گفت و گفت و گفته کسانی که هنوز هم به توضیح الفبا - آنهم نه هنوز الفبای مارکسیسم بلکه الفبای درست خواندن و درست نوشتن - نیاز دارند . در حالیکه هر روز مسائل نوینی در مقابل مارکسیست ها مطرح می شود و در حالی که جنبش کمونیستی جهانی در حال بحث و حل مسائل پیچیده و نوینی است ، ما هنوز باید به بعضی ها " درس اخلاق " بدهیم ، همان مسائل قدیمی - و در عین حال اصولی - را برایشان تکرار کنیم ، از آن ها بخواهیم که تعریف نکنند ، طلب نکنند ، عمل وارونه نزنند ، شهادت انتقاد از اصل موضوع را داشته باشند ، بحث کردن - و نه منکر کردن اشتباه خیالی - را هدف قرار دهند و ... و آنوقت این کسان چشم های خود را می بندند تا کسی نبیندشان ، نقل قول انگلین را از دنباله ی نوشته ی سر و ک . حذف می کنند ، داد از " تعریف ماتریالیسم تاریخی " می دهند ، و یک بازی می کنند که :

" ... اما نئین در مورد نقش اقتصاد (زیر بنا) چه می نویسد :

" هر دو کراسی و بطور کلی هر روینای سیاسی (که تا زمانیکه برانداختن طبقات به تحقق نپیوسته و جامعه ی فارغ از طبقات پدید نیامده وجود آن ناگزیر خواهد بود) در آخرین تحلیل ، تحلیل و در خدمت تولید است و چگونگی آن در آخرین تحلیل بر بنیاد مناسبات تولیدی جامعه تعیین می گردد " (بارنیکر

در باره‌ی اتحادیه‌های صنفی ، وضع کنونی ، و اشتباهات

ترتسکی و بوخارین)

بی‌جهت نیست که لنین این عبارات را در جواب به پیشینیان " وحدت کونیستی " ترتسکی و بوخارین می‌نویسد. لنین تذکر می‌دهد زیرا که عاصل مهم — بلکه الزاماً تعیین‌کننده است و مسلماً اصلی که از نظر اینان تا حد قسمی بدیهی محسوس است که " نیازی به گفتن نیست " ، عمیقاً با ماتریالیسم تاریخی مخالف می‌باشد. بهین دلیل حضرات ترتسکیست از بکار بردن واژه‌ی سرمایه‌داری و وابسته یا " کپرادور " در مورد جامعه‌ی ایران ابا دارند ((من از بهر علی‌اند در عذاب ، تو از عباس می‌گویی جواب !)) و مخالفت می‌نمایند که این واژه‌ها مفهوم را روشن نمی‌کنند و نمی‌توان از سرمایه‌داری وابسته بمعنای یک سیستم مستقل اقتصادی — اجتماعی نام برد " الخ .

(تسکید آخر از ماست)

ما بعداً به این " سیستم مستقل اقتصادی — اجتماعی وابسته " (!) خواهیم پرداخت. فعلاً سؤال ما از رفقای فدائی اینست : رفقا ، هنگامیکه پس از زیر و رو کردن آثار لنین نقل قول فوق را یافتید آیا بیشتر به فکر آن بودید که در آن " نص صریحی " علیه س. و. ک. ، گیر بیاورید و یا اینکه بالا و پائین آن را هم مورد توجه قرار دادید ؟ وانگهی برای گفتن اینکه زیرا که ماست چه احتیاجی به آوردن نقل قول از لنین بود ؟ این را هر مارکسیستی قبول دارد (منتها بعضی‌ها بطور مکانیکی) ، با اینکار باز هم بی‌گدار به آب زدید و نسبت و پایداری خودتان را توی پوست گرد و گذاشتید. ما اساساً همین نقل قول لنین — و بالا و پائین آن — نشان خواهیم داد که در این مورد مشخص آنکه " پیشینیان " ان ترتسکی و بوخارین هستند ، شما قید نه س. و. ک. (ما واژه‌ی " پیشینیان " را در اینجا در همان معنای طعن‌آمیز و بار منفی آن که مورد نظر رفقای فدائی است مورد استفاده قرار دادیم ، و اگر نواقص اینست که ترتسکی‌ها ، بوخارین‌ها ، زینویف‌ها ، کاسف‌ها ، لوناچارسکی‌ها و . . . ، علیرغم خطا های اساسی شان همگی جزو پیشینیان و پیشگامان همه‌ی کونیست‌های راستین هستند) .

توضیح را کمی توضیح دهیم. در سی ام دسامبر ۱۹۲۰ ، لنین در یک سخنرانی که به " سندیکاها ، وضعیت کنونی و اشتباهات ترتسکی " مشهور شده است (ر. ک. م. آ. فرانسه ، ج ۲۲) به ارائه‌ی نظرانی پرداخت که بیشتر مربوط می‌شده به سیاستی که باید در قبال سندیکاها ی کارگری در رژیم شوروی اتخاذ کرد. ترتسکی و بوخارین بر آن بودند که چون حکومت شوروی یک حکومت کارگری است بنابراین به وجود سندیکاها چندان احتیاجی نیست و بهر حال دیگر دارای نقش سابق نیستند. لنین برخلاف آنان عقیده داشت که وجود سندیکاها لازم است ، بویژه که بگفتنی خودش حکومت شوروی اولاداری انحرافات بوروکراتیک است و ثانیاً یک حکومت کارگری کامل نیست و بنابراین باید از کارگران در مقابل این حکومت دفاع کرد.

پس از ایراد این سخنرانی ، ترتسکی و بوخارین ، لنین را متهم به آن ساختند که به سیاست و در واقع به روینا بیش از اقتصاد یا زیر بنا اهمیت می‌دهد (یعنی درست همان ایرادی که رفقای فدائی به س. و. ک. می‌گیرند) . لنین در پاسخ به آنها ، در ۲۵ ژانویه ۱۹۲۱ ، مقاله‌ای نگاشت بنام " باز هم در باره‌ی سندیکاها ، وضعیت کنونی و اشتباهات ترتسکی و بوخارین " (همانجا) و چه جالب است که لنین نیز در این مقاله خود را مجبور می‌بیند که الفبای مارکسیسم را برای ترتسکی و بوخارین

توضیح دهد، به آنها تذکره دهد که رابطه اقتصاد و سیاست يك رابطه ی یکطرفه نیست، که سیاست نیز بر اقتصاد تاثیر می گذارد، که رابطه میان آنها نه مکانیکی و التقاطی — چنانکه بوخارین گمان می برد — بلکه دیالکتیکی است. درست همانطور که رفقای فدائی وانمود می کنند که سه و سه و سه. دارای نظر صرفاً رونیایی است ولی خودشان نظری زیربنایی دارند، در آن هنگام هم ترسکی و بوخارین لنین را سرزنش می کردند که دارای دیدگاهی "سیاسی" است ولی آنها خودشان دیدی "اقتصادی" دارند.

ولنین جواب می داد که "سیاست" بیان فشرده ی اقتصاد است؛ "سیاست نمی تواند بر اقتصاد اولویت نداشته باشد، و استدلالی جسز این، فراموش کردن الفبای مارکسیسم است"، "ترسکی و بوخارین مسائل را بدین طریق طرح می کنند: "می بینید، ما به پیشرفت تولید می اندیشیم، و شما ((لنین)) صرفاً به دموکراسی صوری". این تصویر است نادرست، زیرا مسأله فقط چنین مطرح می شود — و چون بخواهیم مارکسیستی سخن بگوییم، می تواند چنین مطرح شود — بدون داشتن يك سیاست صحیح، يك طبقه ی مشخص نمی تواند تسلط خویش را حفظ کند و در نتیجه نمی تواند وظیفه ی خویش در تولید را به انجام رساند" (همانجا، ص ۸۲ و ۸۳، تاکید ها از خود لنین است). بخش اعظم سخنرانی و مقاله ی لنین به اثبات همین ارتباط دیالکتیکی میان اقتصاد و سیاست و تأثیر متقابل سیاست بر اقتصاد اختصاص یافته است و نقل قولی هم که رفقای فدائی آورده اند در متن اصلی در جهت معکوس نظر ایشان بکار رفته است. لنین پس از آنکه بارها و بارها بر نادرستی اصطلاح مورد استفاده ی ترسکی و بوخارین — "دموکراسی تولیدی" — تاکید می گذارد، در باره ی این اصطلاح می نویسد:

"این اصطلاح از نظر تفویک، اشتباه است. هر دموکراسی، و نیز هر رونیای سیاسی بطور کلی، در تحلیل نهایی در خدمت تولید است و آنچه آن را تعیین می کند، در تحلیل نهایی مناسبات تولیدی در يك جامعه ی مشخص است. به همین جهت است که جد اگر در "دموکراسی تولیدی" از هر دموکراسی دیگر، کاملاً بی معناست، اختلاط است، پیچ است... (همانجا، ص ۷۹، تاکید ها از ماست)

به این ترتیب بازم می بینیم که بجای بحث و مبارزه ی تفویک و صادقانه، با دون کیشوتیسم مزورانه روبرو می شویم. سه و سه و سه. می گوید که علی القاعده — یعنی طبق قاعده ی عمومی — شرایط مادی تولیدی جامعه، عامل مهم و نه الزاماً تعیین کننده را تشکیل می دهد، ولی گاهی نیز عکس آن صادق می باشد، یعنی — و متأسفیم که باید این جملات روشن را برای برخی معنی کنیم — طبق قاعده ی عمومی شرایط مادی تولیدی جامعه همواره عامل مهم اند، اما همواره الزاماً تعیین کننده نیستند، یعنی تعیین کننده اند اما نه الزاماً در هر لحظه، نه بطور جبری و در تعیینی، نه در هر شرایطی و در هر زمانی، بلکه گاهی عکس این خود می نماید، یعنی رونی بر زیر بنا تاثیر می گذارد و بطور تعیین کننده هم تاثیر می گذارد (مثلاً تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا که بخودی خود تغییر دهنده ی رونیای جامعه است، در روند خود بر زیربنای جامعه تاثیر گذاشته و می تواند مناسبات تولیدی جامعه را در گرسون سازد). مارکس و انگلس نیز جز این نمی گویند. انگلس می نویسد:

"مارکس و من بخاطر اینکه افراد جوان گاهی تاکید بیشتری از آنچه لازم است بر روی جنبه ی اقتصادی می گذارند، تا اندازه ای مقصریم. ((اما علتش اینست است که)) ما مجبور بودیم در مقابل مخالفین مان بر روی این اصل عمده که

از طرف آنها نفی می شد تا کید نماییم. بهین جهت وقت، جا و موقعیت چندانی بدست نمی آوردیم که تاکید لازم را بر روی عوامل مهم دیگر بگذاریم" و کسی پایین تر پس از ذکر سایر عوامل مهم (ر.ک. صفحات قبل) ، ادامه می دهد :

" هر چند که متاسفانه بسیار اتفاق می افتاد ((و هنوز هم متاسفانه پس از گذشت يك قرن اتفاق می افتد)) که بعضی ها بمجرد جذب اصول مهم يك تشوری جدید ، حتی بعضی اوقات بطور نادرست ، فکر می کنند که کاملاً آن را درك کرده و بدون هیچ درد سری قادر به بکار بردن آن هستند ، و من نمی توانم بسیاری از "مارکسیست" های اخیر را از این عیب معاف کنم . . ."

(از نامه ای انگلس به بلوک ، سپتامبر ۱۸۹۰ ، در "مکاتبات مارکس و انگلس در باب ماتریالیسم تاریخی" ، ص ۹۴ ، ترجمه و نشر سازمان وحدت کونیستی) در همین نامه است که انگلس تذکر می شود که اگر کسی نظر آنها (او و مارکس) را تغییر داده و بگوید "که عامل اقتصادی ، تنها عامل است ، موضوع را به يك عبارت بی معنی ، مجرد و مسخره تبدیل کرده است" زیرا به عقیده من وی "عناصر گوناگونی از روینا . . . تأثیرشان را بر روی مسیر مسلسلزات تاریخی اعمال می نمایند و در بسیاری موارد بطور اخص شکل آنها را تعیین می کنند" و در رابطه با همین نوع "مارکسیست" ها بود که مارکس می گفت اگر اینها مارکسیست اند ، من دیگر مارکسیست نیستم ، و ما باید بگوییم که اگر ماتریالیسم تاریخی اینست که رفقای فدائی - و آموزگارشان استالین - می گویند ، نخیر ، ما "ماتریالیست" نیستیم !

همانطور که دیدیم ، لنین نیز با مارکس و انگلس و سازمان وحدت کونیستی هم عقیده است. او نیز بر آنست که میان زیر بنا و روینا ، میان اقتصاد و سیاست ، ارتباط دیالکتیکی وجود دارد و هرچنانست در تحلیل نهایی زیربنای اقتصادی است که تعیین کننده است ، اما در شرایط مشخص این سیاست است که اولویت می یابد. اما او نیز در زمان خود - همچنانکه مارکس و انگلس در اواخر قرن نوزدهم ، و نیز سه و دهه . و بسیاری دیگر از کونیست های جهان در حال حاضر - گرفتار "مارکسیست" هایی بود کسه رفقای فدائی نمونوی نوی آن هستند. بیا باید همدا با لنین آرزو کنیم که

"ایکاش ستر این نوع "مارکسیسم" که بنا بر آن گویا پدیده ها و تغییرات در روینسای جامعه خود بخود و بطور مستقیم تنها از زیر بنای اقتصادی ناشی می شوند ، از سر ما کم شود . . ."

(لنین ، گفتگو با کلارا زتکین ، در "آزادی زن" ، نشر فرانسوی انتشارات پروگرس ، ص ۱۳۶) .

بخش دوم

ما می‌کشیم این بخش را تا حد ممکن بطور خلاصه بیان کنیم، به چهار دلیل: اول آنکه سازمان وحدت کمونیستی در رد تز انقلاب دموکراتیک مقالات متعدد و نگاشته است و از آنجا که استدلال‌ها و رفقای فدایی هیچ تفاوت اساسی با استدلال‌های سایر طرفداران این تز (جریان‌های موسوم به "خط سوم") ندارد، خواننده می‌تواند به آن مقالات مراجعه کند (نقدی بر نظرات سازمان بیگار، نقدی بر نظرات سازمان رزندگان). دوماً اینک چندی است که روند مورد سؤال قرار گرفتن مبانی تز انقلاب دموکراتیک، سرعت یافته و می‌توان در همین سازمان‌ها جریاناتی را یافت که به نوعی علیه این تز برخاسته باشند. در واقع عمر این تز، که از نظر تاریخی سال‌ها است بسر آمده، اینک از لحاظ نظری و در جنبش‌چپ ایران نیز رو بسر آمدن است و به احتمال قوی تا چندی دیگر، حمله کردن به آن چیزی جز جواب زدن به مرده نخواهد بود. گرچه هنوز از دست‌نهایی چپ ایران در مجموع خویش، به یک بیش موثق مارکسیستی بسیار فاصله داریم. معیناً این فاصله هر روز در جریان عمل انقلابی و در مبارزه‌ی تئوریک علیه انحرافات رایج کوتاه‌تر می‌شود.

سوما، تا آنجا که به سچفا و تز انقلاب دموکراتیک آن مربوط می‌شود ما ترجیح می‌دهیم که در زمینه‌ای گسترده‌تر و بر اساس انتشارات رسمی و اخیر این سازمان انتقادات خود را ارائه دهیم و به بررسی و نقد مقاله "مرحله‌ی انقلاب و تضاد اساسی جامعه‌ی ما" خود را محدود نکنیم. در این رابطه، ما در آینده‌ی نزدیک نظرات خود را پیرامون انشعاب اخیر در سچفا ارائه خواهیم داد و به بررسی نظرات طرفین انشعاب (رفقای "گرایش سوسیالیسم انقلابی" و طرفداران تز انقلاب دموکراتیک و کنگرهای دوم) خواهیم پرداخت.

و چهارم آنکه آنچه رفقای فدایی در مقاله‌ی مورد بحث ما - "مرحله‌ی انقلاب و تضاد اساسی جامعه‌ی ما" - بطور ایجابی و در تشریح نظرات خود آورده‌اند آنقدر دچار فقر تئوریک است، آنقدر در هم و برهم است و آنقدر بخودی خود "گه‌گه" است که برای نشان دادن ابتدال آن احتیاج چندانی به مته به خشخاش گذاشتن نیست، چه گفته‌اند آن را که همان است چه حاجت به بیان است. پس می‌کشیم "بیان" خود را هرچه کوتاه‌تر کنیم.

"دموکراسی نوده‌ای" یا "راه‌رشد غیر سرمایه‌داری"

رفقای فدایی پس از آنکه نظرات "شبه ترسکوست"‌ها را به طریزی که در بخش قبل شرح رفت بحث وارد کردند، به طرح نظرات ایجابی خود می‌پردازند. مطالبه‌ی این نظرات و دریافت از بسط و رونق آنها امکان می‌دهد که هم به عمق فقر تئوریک ایشان و نیاز حیاتی‌شان به آموختن و باز هم آموختن الفبای مارکسیسم می‌برسیم و هم در این مسیر از تشریحات و بدیهه‌گویی‌های ایشان کمی "محظوظ" شویم.

بیاد داشته باشیم که رفقای فدائی "انقلاب دموکراتیک" مورد نظر خویش را یک "انقلاب اجتماعی" می‌دانند و از "دموکراسی توده‌های بعنوان یک انقلاب اجتماعی" (ص ۱۱) سخن می‌گویند، و همانطور که در بخش قبل دیدیم از "سیستم اقتصادی اجتماعی سرمایه‌داری وابسته" بعنوان یک "سیستم مستقل" (ص ۱۸) سخن می‌گویند. عبارت دیگر ایشان به وجود "مناسبات معینی... که همانا سرمایه‌داری وابسته خوانده می‌شود" (ص ۱۴) معتقدند. از سوی دیگر بنظر این رفقا "معیار تعیین محتوای انقلاب اجتماعی... بر اساس تضاد اساسی تعیین می‌شود" (ص ۱۲) بنظر ایشان تضاد اساسی جامعه ایران، نه تضاد کار و سرمایه بلکه "تضاد خلق و ضد خلق" است. گفتنی است که "خلق" عبارت است از کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و "بقایای ضعیف بورژوازی ملی". و اما "ضد خلق" عبارت است از "کمپرادورها و امپریالیست‌ها" (ص ۱۲). از مسائل فوق چنین نتیجه گرفته می‌شود که انقلاب ایران یک انقلاب دموکراتیک - البته "انقلاب دموکراتیک اجتماعی" - است، و اگر برسیده شود که انقلاب اجتماعی چیست، جواب رفقا این است که

"بنظر ما انقلاب اجتماعی روند تغییر کیفی و ریشه‌های جامعه (ماهوی) است

که طی آن گذار از یک فرماسیون اجتماعی پست تر به یک فرماسیون بالاتر انجام می‌گیرد. بنظر ما، ماهیت یک فرماسیون را تضاد اساسی آن فرماسیون تعیین می‌کند... انقلاب اجتماعی چیزی جز حل تضاد اساسی سیستم پست تر که منجر به دگرگونی ماهوی آن سیستم و ایجاد سیستمی نوین‌تر بر مبنای تضاد اساسی نوین - با کیفیت و ماهیت نوین است، نمی‌باشد."

(ص ۱۱، تأکید از ما...)

حال بیابید همی این تعاریف را کنار هم بچینیم و نتیجه گیری کنیم (تعامی واژه‌های انقلاب، تضاد، دموکراسی، و... در پاراگراف زیر بر اساس ترمینولوژی رفقای فدایی بکار گرفته شده‌اند، ما به این ترمینولوژی هیچگونه اعتقادی نداریم، اما از آنجا که قرار دادن تک واژه‌ها میان گیومه، و قرائت متن را دشوار می‌کند، از خواننده می‌خواهیم که هرچه در پاراگراف زیر گفته شده، بین گیومه در نظر بگیرد):

انقلاب دموکراتیک، انقلابی اجتماعی است که تضاد اساسی سیستم سرمایه‌داری وابسته یعنی تضاد خلق و ضد خلق را حل کرده و منجر به دگرگونی ماهوی آن و ایجاد سیستمی نوین‌تر بر اساس یک تضاد اساسی نوین‌تر می‌شود. این سیستم نوین، همانا سیستم دموکراسی توده‌های است (به مناسبات تولیدی آن کاری نداشته باشید!). تضاد اساسی نوین این سیستم... راستی تضاد اساسی نوین این سیستم چیست؟ (برای یافتن پاسخ چند بار مقاله را خواندیم و جواب صریحی نیافتیم ولی بالاخره در انتهای مقاله دیدیم که رفقا از وجود تضاد کار و سرمایه در درون سیستم دموکراسی توده‌های سخن گفتند، پس بر ما معلوم شد که) بنا بر این آن تضاد نوینی که در این سیستم نوین جای آن تضاد قبلی آن سیستم قبلی را می‌گیرد، یعنی تضادی که جانشین تضاد خلق و ضد خلق می‌شود، همانا همان تضاد مشهور کار و سرمایه است!!

بعبارت ساده‌تر، "انقلابی" می‌شود، کارگران و سایر زحمتکشان در آن شرکت می‌کنند، خون می‌دهند، و تازه می‌بینند که آش همان است و کاسه... نه، کاسه همان نیست، اینبار آش سرمایه‌داری نه در ظرف فرسی و شناخته شده‌اش - نظام و دولت بورژوازی - بلکه در کاسه "دموکراسی

تودهای به خورد کارگران داده می شود!

ظن ما هنگامی قوی تر می شود که پس از خواندن مطالب فوق اولاً بلافاصله بهاد آن قضیهی "کک به بورژوازی در بر عهدہ گرفتن بخش عدوی تولید" می افتیم، ثانیاً می بینیم که رفتای فدائی هر چنانکه می روند این "بقایای ضعیف بورژوازی ملی" غیرشان را ول نمی کند و ثالثاً می بینیم که این رفتا ستوالی دارند که لااقل ما "جوابی" برای آن نداریم:

"اکنون باید پرسید که اگر در انقلاب سیاسی پرولتاریا قدرت را به کسف گیرد، دیکتاتوری خویش را باید متوجه چه کسانی نماید؟ ((طبقاً و طبق تئوری رفتا، این "دیکتاتوری" متوجه بورژوازی "ملی" نخواهد شد!)) روشن است که او باید به اعمال دیکتاتوری پرولتاریا بپردازد ((چه فاجعهی بزرگی!)) و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را ملغی سازد ((چه عمل قبیحی!)) ... پس شما چه خواهید کرد؟ ... آیا شما می خواهید در بخش عدوی زمین ها را از دهاقین و منابع درآمد را از بخش های میانی خرده بورژوازی سلب نمایید؟ بدون شک در طی دوران بازسازی اقتصاد ملی ((به کک بورژوازی "ملی عزیز" که بخش عدوی تولید را در دست دارد)) و پایان بخشیدن به سلطهی امپریالیسم شما قادر نخواهید بود دست به چنین اقدامی بزنید، سرمایه ها هم شرایط کودتای مجدد را فراهم خواهند نمود و هم شما را از لحاظ اقتصادی در تنگنا قرار خواهند داد ((چه نمک نشناس!)) برآورد سخت تئوریک از ۳۰-۱۹۲۱ اتحاد جماهیر شوروی. زمینهی لازم موجود نخواهد بود ((پس استالین هم تقصیری نداشت، زمینه موجود نبود، "اشتباه تاریخی" کرد!)) شما نمیتوانید به تاریخ کک بزنید، راهی نیست جز گذار از دموکراسی تسوده ای (دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان) به سوسیالیسم. (ص ۱۸) و این است نمونهی بارز ترس و وحشت خرده بورژوازی که می خواهد "انقلاب" کند و در چنین حال کاری نکند که سرمایه داران علیه او "شرایط کودتای مجدد" را فراهم سازند و "دولت انقلابی" را "از لحاظ اقتصادی در تنگنا" قرار دهند. و این است نمونهی بارز خرده بورژوازی که می خواهد تحت لوای "کک نزدن به تاریخ" (البته تاریخ به روایت خرده بورژوازی اش) به پرولتاریا کک بزند و سرمایه داری را در لباس "دموکراسی تودهای" به خوردش بدهد، و برای این منظور راهی ندارد جز گذار از ... آری گذار از "راه رشد غیر سرمایه داری" به ... آری، به سرمایه داری!

و اما "ویژگی" های این راه، این "سیستم نوین"، این "دموکراسی تودهای":
"ویژگی های اقتصادی":

"ساختن موزون و تا حدودی تحت برنامهی کشور" (چرا "تا حدودی"؟ چون اگر کاملاً تحت برنامه باشد، ممکن است سرمایه داران بگویند این "سوسیالیستی" است، "دیکتاتوری" است و آنوقت "شرایط کودتای مجدد" را فراهم سازند.)

"محدودیت استثمار نیروی کار در کنار سیستم صحیح مالیاتی (منظور استن مالیات صحیح! بر درآمد حاصل از استثمار "محدود" کارگران توسط "بقایای ضعیف بورژوازی ملی" است!) و رقابت صنایع دولتی (رقابت در استثمار "محدود" کارگران و در بدست آوردن سود "دموکراتیک تسوده")

و همی اینها "عواملی است که رشد بورژوازی را محدود ساخته و امکان کنترل و هدایت آن را (به راه راست، نه به راه "چپ" و بسوی "حل تضاد های درون خلق") بدست دولت خلق به رهبری طبقاتی کارگر می دهند." (ص ۱۷)

از جمله "ویژگی های سیاسی دموکراسی توده های :

دیگاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان بوسیله دولت انقلابی و ارتش توده های اعمال می شود - در بکار بردن واژه دیگاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان تمامحی روی نداده است ! (این را با رفقای فدائی موافقیم. تمامحی کسی می کند که فی المثل برای بیان محتوای مورد نظر خویش واژه های نامناسبی را بکار برد. اما "واژه های" رفقای فدائی با محتوای مورد نظرشان، سازش طبقاتی، کاملاً تناسب دارد) در اولین فرصت دولت انتخابی مردم جای دولت انقلابی را می گیرد (عجب ! پس "دولت انقلابی دیگاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان" منتخب مردم نیست و قرار است جای خود را یا به "دولت منتخب مردم" بدهد - مثل کشورهای "دموکراتیک" غرب - و یا به "دولت تمام خلقی" همانند کشورهای "ارادگاه سوسیالیستی" !)

از جمله "ویژگی های اجتماعی دموکراسی توده های :

"تضاد اصلی (کار و سرمایه) زیر کنترل دولت خلق قرار خواهد گرفت و حتی المقدور از طریق مسالمت آمیز حل می گردد (چرا که در غیر این صورت خطر "کودتای مجدد و تنگنای اقتصادی" پیش خواهد آمد. به همین جهت) تبعید ها و اردوهای کار اجباری، حتی (توجه کنید : "حتی") سرکوب ها را نمی توان از نظر دور داشت." (ص ۱۷)

و اینست استراتژی گرایش راست سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در زمینهای "انقلاب اجتماعی". طلب انقلاب، جعل انقلاب، ساختن انقلابی فلابی، و قالب کردن آن به انقلابیون بعنوان انقلاب. این انقلاب نیست، "انقلاب" در انقلاب است ! و در برابر آن هر انقلاب راستینسی ضد "انقلاب" خواهد بود.

پیش بسوی تدارک انقلاب سوسیالیستی !